

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی

۱۷۰۴۱

تباہ نتواند کرد و از بیرون او جای سوزی آفرید یکی دیدار دور را  
و یکی خوردن آب جنم را یکی مشق و دیگر آبرو که اگر مشق نبود یکی  
از جنم مردم همیشه آب روان بودی نیستی که هرگز آتش بر  
از جنم مردم همیشه آب روان بود و اگر آبرو نبود مردم از دور  
میچ توالتی دیدن سایه مشق دیدار نزدیک را قوت کند و آبرو  
دیدار دور را قوت کند و زیان آفتاب از جنم باز دارد و از  
علتهای که اندر جنم بود نیز زیان بود که چون حوض برین جنم  
بر آب جوی درخت بشود و کلاه نشود و این جوی کندن شود  
و تباہ شود و ایند نقالی از ستارگان پرورن جنم ماه و آفتاب  
را گردانید اگر بوقت آمدن طفل از شکم مادر ماه منجم باشد  
جنم چب آن طفل بقدرت باری ذی الجلال که مدبر بركات  
معین بود و باشد که احوال کرد و آل آفتاب که نیز اعظم  
است در وقت آمدن مردم از جنم عدم بوجود و زیاندار  
شکم مادر منجم سرج بر چهل ان کس از مادر ناسینا آید چنان  
چنین آفرید تبارک الله احسن الخالقین چهارم

۱۷۴۱  
۲۰۸۲۰۶



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب ترجمه من لا یخضره الطیب

مؤلف: میرزا یحیی رازی

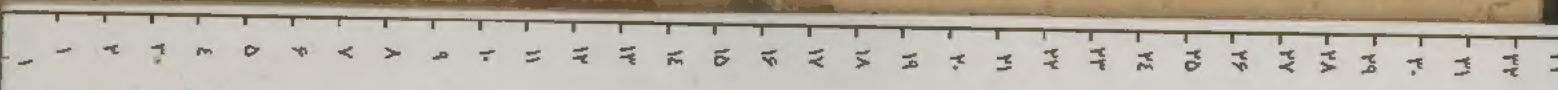
مترجم: محمد...

شماره قفسه: ۱۷۰۴۱

مجلس شورای ملی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

شماره ثبت کتاب: ۲۰۸۲۰۶





طبیعی و غیر طبیعی قندیم و آب و سرکه شوره

بدن

تبا نه تواند که و از بیرون او جای موی آفرید یکی دیدار دارد و در  
 و یکی خوردن آب چشم را یکی مش و دیگر ابرو که اگر مش نبود یکی  
 از چشم مردم همیشه آب روان بود یکی نبیضی مکرر از مش بر  
 از چشم مردم همیشه آب روان بود و اگر ابرو نبود یکی مردم از دور  
 میچ نتوانستی دیدن سایه مش دیدار نزدیک را قوت کند و ابرو  
 دیدار دور را قوت کند و زیان آفتاب از چشم باز دارد و از  
 عملهای که اندر چشم بود نیز از آن بود که چون مرده بر زنی بچهار  
 بر آب جوش در وقت بشود و گیاه نشود و این جوی کندق شود  
 و تبا نه شود و از دیدن نعلی از ستارگان پر و زرق چشم ماه و آفتاب  
 را کرد آید اگر بوقت آمدن طفل از شکم مادر ماه منجم باشد  
 چشم چپ آن طفل بقدرت باری ذی الجلال که مدبر بحالت  
 معین ب بود و باشد که اچول کرده و آل آفتاب که نیز اعظم  
 است در وقت آمدن مردم از کم عدم بوجود و زاید آن  
 شکم مادر منجم سرج بزجل آن کس از مادر نابینا آید و چنان  
 چنین آفرید فبارک الله اچین الخالقین چهارم

۱۷۴۶  
۲۰۸۲۵۶



کوش

در تعالی کوش را بیا فرید از حضرت نوایی و شوقی اندر

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب ترجمه من لا یخضره الطیب

مؤلف: محمد علی رازی

مترجم: محمد رضا

شماره قفسه: ۱۷۰۴۱

جمهوری اسلامی ایران  
شماره ثبت کتاب  
۱۳۰۴



و در آن روز که از مغز بیرون آورد بسوی گوش بگردانند و در وقت  
تا آوازها را بمغز راه نمایند تا مغز اندر باید و تعیین کند و بداند  
و اگر چنان باشد که مردم که باشند مادر را از آن علتی که آن دو  
دل گوش را بکن با هم و میان نمی رود و اگر مردی که کرده و برون  
از آن علتی که بشارهای فاید اندر مغز کرد آید و آن بشار  
بدین دور که بیرون آید میان هوا و میان مغز چنانکه در پیشانی  
از مغز باز دارد از آن بشار بلغانی باشد که در کهای گوش از دره  
و از آن بشار که بشاری که گوش که آنرا از مغز آید و بشار  
بسوی مغز راه نیاید و مغز را بشار نکند و آب و وی که آنرا از  
بهر آن تا جبینند و کونین بوی اندر تواند بشنود و بوی اندر  
قرار نگیرد و او را بفضل چشم نهاد و از همه حواسها تن چشم و گوش  
برتر است و گوی مردم آن شتاب را تا فضل ترکیبند از بینایی  
چنین که بیدار روز روشن نشود چیزی نتواند دید و گوش برون  
بسیار بشنود که اندر شنود و وی زیادت و نقصان بود  
و بعضی مردم آن بینایی را تا فضل تر دارند از شنوایی و چنین گوی  
که گوش نا آواز نشود و بد و بزرگ نتواند بشنود و چشم همه چیز را  
را بیند چنانکه هست و اندر شنوایی چون رعایت است و بوی که مردم

از یک جای توله که چشم اندر عظمت برق بیند و گوش تا بام  
بر نیاید آواز وی نشود پس بینایی را فضل تر آید از شنوایی و بعضی  
از مردمان که بید که گوش شب چشم ترجیح دهد که چشم در تاریکی  
بیند و گوش نشود و در روز چشم بر گوش تفصیل دارد که چشم از  
جای دور و جبری را از حیوان مطلق و غیر مطلق بیند و گوش از  
نرم ایشان نشود و از آن بشاری که گوش سرخ را دارد و آواز شنود  
اندر وی نهاد و بشار که الله صلی علی الخلق

باب پنجم اندر آفرینش بینی

از آن بشار که بشاری که بینی را بیا فرین از بهر بوی و قوتی که بیدار اند  
وی نهاد با لایش فضولها که مغز اندر که آید راه سوی وی نهاد  
مثل وی چون که بیدار است که دو نایق دارد و بشاری که اندر  
کاسه که آید سوی مغز فرو بالاید و از سر بینی را می بیا فرید  
سوی مغز فرو بالاید و از سر بینی را می بیا فرید تا به مغز و هم از آن  
سوی مغز که ده که ده تا به مغز تا جایی که دهان مردم قرار شود مردم  
بر بینی دم تواند زد و آن دهان مردم بازماندی بکار خواهد بود  
بیم آن مردی که کنز با جبینند در دهان مردم مشهور است  
چنانکه تا آن دهان که بینی را از آن بشاری که دهان بزرگند آفرینند



سخت آفرید و کشاده تا چون دهان مردد فراز شود از راه  
دم تواند زدن بخارهای که اندر خسر کرده آید و قرار تواند آید  
تا مردم از بهر گرفتن دم بمیرد و منفرجه از بهر بخارهای  
گند و تباه نشود و اینده تعالی بینی را و قوت بی بیدار زدن  
را داد و تدبیر را و بزمن بسته شد بینی که هر چه بجا آید  
بزمن منسوب است و آب او شود آفرید تا حیوان بدود و نتواند  
بیش از تباه کرده ایند تعالی چنین آفرید قیاسا که الله اچسب الخافه  
باب

**اندر آفرینش دهان**

اینده تعالی دهان را بیا فرید از بهر طعام خوردن و آب وی  
خوش و شیرین تا عذوق صریحی بتواند دانستن و زبان را اندر  
تا حرکت زبان از شری باشد و حزه یا بندن هم زبانست و کلامی  
که صد کلام زبان بپزد من طعام تواند یافتن و آبی که اندر  
دهان کرده آید تا آید و از جگر است و از جگر دود و مخلوق اندرون  
خون بود و مخلوق اندرون مضطرب گردد و سپید شود اگر صند  
اندر جگر بماند من طعام جگر را نماند که هانده و دهان مردم تلخ  
بوده و اگر سودا اندر جگر بماند من جگر ترش گردد و دهان مردم تر  
بوده و اگر بلغم اندر جگر بماند من جگر سرد گردد و دهان شود خورج

و اگر

و اگر خون صافی اندر جگر بود و علقی نباشد دهان مردم خوش بود  
اینده تعالی راهی بیا فرید از دهان تا قوت دهان را من یافتن و دهان  
مشتی را داد و زبان را بطار و داد و دندان نیز نیستی که گویند  
چون عطار دی که سخن را دندان فوخت نیز است و هر کلام دندان  
به ده سخن گفتن او نه درست باشد و هر کلام دندان افتاده باشد  
پسین نتوان گفتن والله اعلم بالحکم

**در آفرینش دل**

اینده تعالی چون دل را بیا فرید تا به جرات همه تن اندرون  
تا همه تن از و گرم باشد و حصارهای غیرین نیز اندرون آفرید  
و او را بچینیدن آفرید هر کلام نباشد که او را بچینش نبود و یکبار  
صنوبری آفرید یک سوی او تنک و یکسوی او فلج و تن او را برود  
خانه آفرید یک پا و یکی خون و زندگی می مردم اندرون نهاد  
و از چهار رکن اصلی بیرون آورد و این چهار رکن سی و شش  
چه اصد و بیست و ششت شاخ شود همه بچینیدن با شرم بچینانک  
بچیند این همه رکنها بچیند مانند دل کوای دهر از تن مردم بپزد  
و بیماری و زندگی و مسکن که تا چون بزرگ دست پایشان بر  
نماید نتواند دانستن که چه علت غالب است تا علاج او بتواند کرد

هفتم



و ازین چهار رنگ اصلی دورک بر زیرین نیمه بر شده است  
و بر پراکن در نیمه زیرین مردم تا قوت دل پراکن شود  
صمد جایکه و این رنگه که از دل بیرون آید او را بکشاید و لیکن  
کشا ذن او از پنهان بود چون برین و ادای که از این سبب بی نیازی  
دل آفتاب را داد و نسبت دل با آفتاب حکمت آنست که او را  
نیاز و گشت و مرد دهن حیویت دل نیز با ذی شاه تر است  
و موجب حیات و زندگی و محل حله ارادات است و برید از  
آفتابست فبارک الله العظیم الحقیقین

باب هشتم

**در آفرینش شش**

از در عز و علا شش را بیا فرید و معدن سردی و تری کرد  
و معدن بلغم و سر و چه تن کرد و او را اندر میان معدن و دل نهاد  
تا باد می گذر تا آتش دل و حرارت تن را تباه نکند و تن او را  
چون توری آفرید تا باد اندر و محو شود می روز و می آید  
و اگر چه جنین بود مردم از باد پشت راست نتوانست کرد  
از در تعالی او را بیا فرید و خانه باد را قیامت می کند  
باندان و بر سر اندامی می آید می کشد و سر حرارتی و شش  
تس را داد از در تعالی چنان آید فبارک الله العظیم الحقیقین

باب نهم

**در آفرینش جگر**

از در سبزه و تعالی جگر را بیا فرید و او را اقسام تن کرد و جگر را  
آتش معدن نهاد و زیر معدن اندر نهاد تا حاصل طعمی که اندر معدن  
افتد او بپزند و پس از هاضمه قوت طعام بستاند و هر چه کمی  
خشکی بود سوی زمین فرستد و هر چه خون و سرخ بود سوی سر  
فرستد و هر چه سردی بود سوی شش فرستد و هر چه گرمی که  
اندر و گرم بود سوی کبد فرستد و هر آنی که اندر و افروید  
که روی سوی مشافه فرستد و پیشتر از کبد و بر قیض بیرون آید  
اگر جگری ضعیف شد از معنی سردی و طعام نکارد همچنان  
تا کشته شود و خشتن کشد اگر اندر طعم آب بود و بلغم بود و بخار  
باندانها بیرون بود و مردم را بخام باد افکند و بلغم و بلغم و اگر  
همچنان تا کشته شود و فرو شود مردم را قوی آرد و هضمه  
و اگر جگر ضعیف بود از زیاده صفر و طعام نتواند گذشتن  
و چون قوت طعام بستاند اگر زمین بر شک بود صحن  
صفر را بخون باندانها بیرون فرستد و مردم را بر قوت  
بیشتر آرد و دیگر عملها و اگر آن صفر را سوی شش فرو شود  
بیشتر ریش کف الوان الوان او را تصاد خوانند و طبعی سردی

خون سوخته خیزد که اندر سپرز کرد آید و جگر باز کوه و جگر  
باندانها فرستد پس بخاری از خون سوخته سوی دل شود مردم  
بیشتر موش کوه و دیوانه شود و دیگران که چند گونه است بعضی را  
بکریاند و بعضی را خندان و بعضی را خاموش آرد اگر سوی شش  
شود مردم را سرخ افتد و سرخ نیز چندین روست بعضی را از  
بام و بلندی فرو اندازد و بعضی را بیکند و کف بر آرد و بعضی را  
اندر آب افکند و خیارهای فساد نماید پس اگر آب آید اندر سپرز  
چون سپرز و گران کند آنرا استفا کویند و استفا نیز چندین  
روست بعضی را استفا بلغمی کویند و بعضی را استفا طبعی  
و بعضی را استفا زنی و اگر صفر باز شود باو درد خیزد  
آزاد ات الجنب کویند از در تعالی که سپرز را داد و عوار  
سودا که و مزاجش ترش آفرید فبارک الله العظیم الحقیقین

**در آفرینش کبد**

از در سبزه و تعالی کبد را بیا فرید و معدن شربت اندر  
نهاد و او را ضعیف تر از صمد کشته با آفرید و اندر میان بیه  
آفرید و از آن روست می پوستی آفرید و سخت مانقی می نامی کرده  
که داد تا حرارت خون و آن حل او را تباه نتواند کرد و ناخونی

و این همه علت زیاده صفر باشد که اندر بن جگر نهد و از جگر  
علت زیاده صفر باشد و از جگر صفت اصلی بیرون آید با طبع  
رنگ دوی آنست با سلیق خوانند و عرق الانواع از شش که در بر برک  
آنست سالم و قیال از شش که در دورک از جگر بیرون آید که او را  
بکشاید و صفتی که از جگر رود جنین بود و خون ندارد و شش  
صفتی که از جگر بود و آن دو بستی می رگشتن کم نمیدانند از در تعالی  
جگر شتری را داد و قوت آرا شتری است و جگر از اعضا  
دیر است و قیاس از در تعالی چنان آید فبارک الله العظیم الحقیقین

باب دهم

**در آفرینش سپرز**

از در تعالی سپرز را بیا فرید او را خالکان تن کرد تا هر ضایعی که اندر  
تن باشد از خون سوخته و فساد تن بیرون شود و صد خون که بپزند  
باشد و سوخته و تیر بود جگری سوی او فرستد و اندر و می آید  
و از جگر یک رگست سوی دل تا دل را از سردی سپرز زیاده  
باشد تا کوهی تن را تباه نکند چون سپرز بر شود از خون سوخته  
پس آنکه او را سودا خوانند جبری نماید اندر و می جگر باز کوه  
و جگر باندانهای دگر فرستد پس آنکه از و در مثل و قوت با وسعت  
و آبله و دآ الفیل و سرطان بر خیزد و این صمد علامتها از در تعالی

باب یازدهم



افرد دل کرد آید تا مغز و از مغز تا بناف فرود آید سوزی کرده  
شویت کرده و کرده را در ویدان آفرید تا یکی گذر که بول بود  
دیگی محل شویت بول از کرده چوب رود و شویت از کوفت راست  
آورد تعالی کرده زمین را داد و معدن شویت کرد و محل خوراکه که  
باب

---

در آفرینش زمین در آفرینش

ایزد تبار کوئی زهر را بیافزید معدن صفر او خسته گردد تا هر  
کرمی و خشکی که تن را مادی خواهد کرد چکه وی وی فرستد او را  
او را از پوشش زاهت و بیرون آمدن نیت پیرخ او را کرم  
آفرید و پوست او را سپرد و خشک نا کرمی و خشکی پوست آن  
خلوات صفر او معتدل گرداند و نتواند داشتن و اگر چیزی  
بودی حرارت صفر کرد و را تپا کردی ایزد توای زهر  
میرخ را داد و معدن اشتهاهای سوخته کرد تبارک الله اعلم

از درخت و جل مشانه را بیاورید و او را آید ازین که تا بهر آن  
که از معدن و از جگه بیاورید اندر که آید و او را در آن آید  
اندر میان او آب ناخشان که بود و خایه برون و در آن  
آید از کرده راست سوی ناف آید و از نو خایه راست شود و بپزد

قوله

نصیب بیرون آید و آب تا ختن جای سرد شود و خشک باشد و آب  
تا ختن در آب تا ختن دان سنگ کرده و آب تا ختن سنگ بیرون  
آید مردم آب تا ختن نموده که دان کرم خشک  
بود آب تا ختن با صفر بیرون آید که مردم را بسوزاند و جوی نیش  
کند و اگر آب تا ختن سرد و قوی باشد و فرزند ترا از آنک اندروست دم  
گیر نموده که مردم را سست کند و این نوعی جوی او که از فرزند  
این مردان تا جوی آب تا ختن از میان جدا شود باز نشانه نموده که از  
دانش باز نشانه بازگشتی باشد و هر کس که بپزد و قوی نشانه قمر را داد  
باب

از بدعت و علا خایه را بیا فرید و خوف مردم در رومها و معدن شهوت  
از بدعت شهوت از ویرون آید و ریش آب از خورد و خایه از اعضا  
ریش است و اعضا ریش بگوید جای نوس جهار راست مغز است و دل  
و جگر و خایه و جای نوس دلیل می آید که اگر خایه از اعضا و بینه  
نبودی چون خایه بپشت از بدعتی مردم نبردنی که چون خایه بپشتی  
الم بدل مردم مردم اندر حال میرد و فرق مرد از زن خایه است  
خوبی یعنی چون خایه بپشت ریش نیاید و فرزند نباشد از بدعت بدعت  
خایه بپشت راداد و چنین آفرید فتبارک الله احسن الخالقین

باب

بزرگوار و علا و رود را از فرود معد آفرید و بهشت بخش است  
و بر سه تنش خواند و نام وی هفت است یکی از او معاد دینه است  
و دیگر از او معاد ثانی و سه دیگر از او معاد اثناعشر و سابع است  
و چهارم از او معاد اعورست و پنجم از او معاد قولونت و ششم  
از او معاد ستوی و هفتم از او معاد متونم است و هشتم از او  
سید و شصت رشت و هشتاد و یک و نود و سیصد و شصت رشت  
است یکی از او رشت شیر آورد و یکی حیض و چهار صد و چهار و پنجاه  
و اصل استخوانها و استواری او به استخوان چون که به استخوانها  
و چون که نوری که استخوان که نوری از نوری مردم استخوان را نکه  
دارد و هر لطافتی که اندر استخوان بود از نوری او وانی که نکه  
و استخوان از او استوار کرد و اندر تن فرزند آدم دو پی است چهار و شصت  
پان استخوان است از او صد و پان استخوان از هر پان استخوان  
پان است و بهشت و چهار و پان اندر پای راست و انگشتان بهشت  
پان اندر پای چپ و یک پان اندر دست راست و انگشتان  
چپ و یک پان اندر دست چپ و چهار و پان اندر سر است و دو پان  
اندر رخ و سی و دو پان اندر دامن و هشت پان اندر لاله است

و مضاف

و شازده پاره اندر سیخه و بیت و یک پاوان اندر پشت و زلف را  
دو بیت و پنج پاوان استخوان است از چاه پاره افزونی میخانت  
که در نهانهای افتابه اندر یکدیگر آورده و پیوسته تا چون بار خواهد  
تهاد باز شود و چون باز بندیم باز آید بقدرت ربانی و لقا علم  
شازده

بدانک ایزد تعالی از خدایم چهارده رکع بیا فرید و هر یک را  
با ندامت بپشت تا آل انعام را بدان رکع که رکعت و خوف دارد و بوی  
چندین زن گیر او بینا و کو با و بویا و شنوا و دانا گردد این چهار  
در چشم است تا دو صیبا بیند را با شرف و صیبا بی را و آن دو رکع  
روشنایی راست بخت و قوی و دیدن بدان از خدایم آخر  
در اصل آفرینش این رکع سر و تر افتد از اعتدال در شکم  
مادر این کس از و در دست بیند و از نزدیک نیک بیند و اگر گرم و خشک  
افتد از نزدیک نیک بیند و از دور بد بیند چون این را به کاشاده  
با من سر و دم همه جیدی نیک بیند و چون بسته شود تا بینا گردد و در  
رکع سوی کوش و بچوشت تا آوازها شوند و از دست بکانه و تعالی  
بخت آفرین این سوراخ کوش چنانکه راه مشان تا ناکه و ناک بلند در  
مغز نشود با آب با برین یا صندل خوشه را تبا و کند بر آگ







از جهت آنکه چون طعام و شراب اندر معدن نخته شود عصیر  
 آن چکی بگردد پس هر چه خون صافی بود و پاکیزه بدل رساند  
 و هر چه صفرا و کثرت زرد بود بر زمین رساند و کثرت سیاه بود  
 و سپرز و بلغم و تری بگرد و صفرا که تیره تر و قوی تر بود  
 چکی از بهر خویش بردارد و اندکی تری و صفرا بزودها رساند  
 تا شلی که از معدن برود فرو شود بدان صفرا تنگ و تار یک شود  
 و یا سانی بریزد و آید و هر چه صفرا از چکی برود و بیشتر  
 فرو آید یا تیز تر و کثرت تر از حد اعتدال شده بود بیم بود که روغن  
 ریش کند و جراحت افتد و اسهال آرد بود که خوف تیز یا آن صفرا  
 تیز از چکی بیاید آن خونی بود که بی درد آید و شهبوف طعام  
 کمتر شود و چون صفرا برود و داد علت از زیر دل آید  
 و چون بلغم بگردد تواند داد از اعصاب بدید آرد که استسقا کند  
 و چون سودا با سپرز نتواند داد زیر سیاه بدل آید و این  
 صعه از ریخ چکی افتد که از اخلاطها از خود دفع نتواند کرد و بجز  
 رسانیدن و اعتماد تن درستی بر چکی بود و الله اعلم بالصواب  
**در آفرینش کبودی**  
 چنین گویند از طحال این حکیم نخستین جبری که ایند نهاد

در تن مردم بیافرید در رحم مادر دل بود که معدن زندگانی بود  
 پس صفرا آفرید بقدر اطوار که اول صفرا آفرید پس دل از جهت  
 آنکه معدن چسب و حرکت صفراست دلیل آورد که خانه معدن بجز  
 بشکلی که بفته نام نشد بود سر و سر تمام شده بود و کانیوس  
 که در مجنجان که موی پوست و گوشت و آنه است و حاصل اندامها را یک  
 چسب یکمان چنین گفته اند چون آب و مردم وزن و چندان بود چنان  
 اعتدال و صدد و یک حال یکدیگر بیامیزد بی شکل فرزند حاصل آید  
 و اگر حاصل نیاید از عللی باشد از جانب مرد یا زن و زطفه  
 چهارده روز علقه با شر و بیست و یک روز مضغه گردد و بیست  
 و پنج روز خلقت تمام شود و ماده زود تر خلقت تمام شود بیخ روز  
 از بهر آنکه ماده سرد و تر بود و سرد گرم و خشک بود و نیز ماده را  
 یک اندام زیادت است و آن رحم است و چون خلقت بی بیخ  
 تمام شد باشد هفتاد روز بچند و بدویت و ده روز بزیاد  
 هفت ماهه بود چنانکه زندگانی بود و چون چهل روز خلقت تمام  
 شد هشتاد روز بچند و بدویت و چهل روز بزیاد هشت ماهه بود  
 البته نزدیک و چون خلقت چهل و پنج روز تمام شود بنوع بچند  
 بدویت و هفتاد روز بزیاد نه ماهه با شر و بزیاد و بدان چسب

هفت ماهه بزیاد و نه ماهه بزیاد از وسط اطالیس گویند که هر  
 شمارهای طاعت و بقدر اطوار که در رحم مادر نشد  
 ماهه تمام شود چون در هفتم ماه شود بچند و ده ماهه که بیرون  
 آید چون کودک قوی و قوت در دست باشد و رسیدن پوست بدید  
 و بیرون آید و چنانکه بقا بود که چندی از کودک بر بیماری بود  
 و ترشک ندارد که پوست بدرد و بیرون آید و نه ماهه که اندر  
 رحم اگر بیماری است نشود مانند تا قوت گرفتن و نه ماهه بر آید و خود  
 بیرون آید سلامت و بدید و پس اگر به هفتم ماه بیرون آید  
 هنوز ضعیف بود راسته آنرا گاهی محلی آید و هوا بروی تاثیر گذ  
 در وقت میرد یا بروی چند پسته میرد و جالیوس گویند بیست و یک  
 هشت ماهه است که هفتم خانه حرکت و فساد نزدیک بچنان بچنین  
 ماه که زطفه اندر رحم بقا کند و نیم کشته شود پادشاهی دل را بود  
 دوم مشتری را و سوم مزج را چهارم آفتاب را پنجم زهره را ششم  
 عطارد را و هفتم ماه را چون هر هفت پادشاهی خویش را شد  
 باشد و اندر پادشاهی ماه بیرون آید چنانکه بقا بود چوما  
 سعادت پس اگر در هفتم بیرون آید پادشاهی بزل رسیدن  
 بود زیرا که زهره انحراف است و طبع مکی دارد سرد و خشک و در هفتم

ماه آمد که بزیاد که نوبت مشتری را بود و مشتری سعادت بزرگ است  
 و نوبت طبع زندگانی دارد و زطفه اندر رحم زنان چون بچنان است  
 افتد و فرزند زیاده و چون بچنان است افتد و فرزند ماده با شر  
 و بزرگی و خسرو کی رحم و اما از بسیاری و اندکی آب و اما از مقدار  
 طعام و شراب مادر و صراستنی که روی او نیکی بود دلیل کند  
 که فرزند سر باشد و چون زشت باشد دلیل ماده که در و چون چسب  
 بود دلیل نر بود و چون سنگی بود دلیل ماده باشد و اگر در قرح  
 آب شیر از آب تن آفتنی شیر بر سر بایستد فرزند نر بود  
 و اگر بین قرح شود آب بر سر باشد فرزند ماده باشد اگر زن  
 آب تن را پیش خموش خالی نخت پای راست پیش نهاد و سوی راست  
 نگارد فرزند نر بود و اگر از سوی چپ نگارد فرزند ماده بود و اگر  
 پستان راست بزرگتر بود نر بود و اگر چپ بزرگتر بود ماده بود  
 و بدانکه عاقبت خدای دهد چنانکه را آفرید نیز در آفرید  
 و سبب صندری از خون بود و از طعامهای کوناگون و دارو بود  
 بر سبب در شدن اکون بدان گونه که مخبرین زکریا بتاری یاد  
 کرده است مایه ای یاد کنیم چنان علت بتوفیق خدای عز و جل  
 باب

در دست که اولی بود

ماه



چنین گویند که چون زنجیر از آبی که در دره سرکه از گرمی حرارت  
 بدید آید اندرون سرد مان اند و سپید بلی از خنایهای کرد که  
 از معده پر شود و سرد مان را بر کرد اند **دیگر** که باشد زنجیر  
 آفتاب بود که بر سر رفت اند و سفیدها و راهها بر علاج آن  
 صدام که از خنایهای گرمی معده بود و از حرارت امتلا و گرمی  
 با نیکه خداوند این علت را که فلان بد زدن و جماعت نفس باید  
 کردن و این خنای بر سر کند **صفت** **دیگر** بکیرد روغن کلای  
 ده در سنگ ماورد بیت در سنگ سرکه پنج در سنگ این همه  
 در شیشه که در پیورین دیری و بر روی گمان بر سر کند و طی ازان  
 بسیاری و سرکه که روغن کرم شود یکی دیگر سرد بکند و بر سر کند  
**دیگر** بزرقطه نایسکه برزند و بر سر کند نیک باشد **دیگر**  
 خطمی سرکه برید و بر سر می کند تا ساکن بیاشد **صفت**  
 و آن در دره سرکه از حرارت آفتاب بشو و زنجیر بر خنای  
 علت را آب سرد باید ریختن بر سر و روغن سرد بکند  
 اما بکیرد و بر سر نهد ساکن شود ازان در دره سر **دیگر**  
 بکیرد بر زمین و آب عصا الراجی و زنجیر کاهجی یکا می بود  
 و آب غنای غلب و آب کاه و آب بر کاه خیار از آنها هر یکی ده

در سنگ

در سنگ ماورد بیت در سنگ این همه نیک برزند و بر سر کند بسیار  
 تا ساکن کند **دیگر** بکیرد بر کیمو و یک سبب و بر کیمو و بر کیمو  
 تازه این همه بر کیمو هر کدام که بر دست آید در وقت بکیرد و بر کیمو برزند  
 و بر سر کند ساکن شود **دیگر** کاه و بر کیمو تا ساکن شود و بکیرد  
 سپید و کل سرخ و بنفشه و نیلوفر و ماورد از هر یکی پنج در سنگ  
 این همه بکیرد و بکلاب برزند و تر کرد اند و بر سر کند **دیگر**  
 بکیرد آرد جو و یک حنا و عصا زنجیر العالم این همه بکلاب برزند  
 و بر سر کند و بر سر کند شب و زان بر کیمو بر سر کند که یاد کردیم که  
 سرد لطیف است **دیگر** بایرکی خداوند این علت بر همین کند از بنید  
 صوف و از قنقاع و خرم و پیاز و بنفشه و از کرات و از خنای و از  
 سیر و از جیزهای گند و از جیزهای گرم بکیرد جوین بوی مشک و غایه  
 و از دودها بکیرد و از جوی قطران و کون و از کیمو  
 کرم و از آفتاب تا تواند از این جیزها دور باشد **دیگر** از بنید  
 باشد که حرارت و گرمی عظیم باشد و روی سرخ بود باید که خنای  
 این علت را که قنقال فرما بر زدن و اگر شکش خشک بود نرم کرد اند  
 و مطبوخ **صفت** **طبیخ** **هلیله** بستاند صلیله زرد شش  
 بیت در سنگ بچون باشد بصد در سنگ بچون باشد بصد در سنگ

در سنگ

آب تاجخانه آید و صافی کند و بر او اندک در در سنگ شکر سپید  
 اما ترجیح این اما فایده سپید و اما جلاب و بخورد تا شکش نرم  
 کند و آن حرارت و گرمی بر آورد **دیگر** بستاند و مارشیرین  
 و پاک که اند و آب او بکیرد و بنفشه و بخورد با جلاب و در سنگ  
 نیک باشد حرارت و گرمی را ساکن کند **دیگر** اگر چنان  
 باشد این در دره سر با شرفه بود پس این شراب الوناید خورد  
**صفت** **شراب** **الوناید** بستاند آوی نیک می خورد و بخورند  
 رطل آب برینشاید و صافی که اند و بر او اندک سرخ ده در سنگ  
 و بخورند رطل آب ناهیه که ده و فر و کیرد و صافی کند  
 و بر او اندک زنجیر ده در سنگ خیار شنبه پنج در سنگ زنجیر  
 و ترید از هر یک نیم در سنگ این همه کوفته و پیورین و بخته برو  
 افکند و بر کیمو بخورد که این شرابیت خوی و نیک باشد حرارت  
 و گرمی را بکند و ساکن کند **دیگر** بخورد و بنفشه که بود  
 دارد سرفه و در دره سر و خشکی را بستاند **صفت** **آن** بستاند  
 بنفشه خشک یک در سنگ کثیرا بکیرد زنجیر المتوس و ترید سپید  
 از هر یک نیم در سنگ سقمونیا دودانک این همه بکیرد و بکیرد  
 و بخورد با ده در سنگ جلاب اما بن در سنگ شکر نایسکه نرم که اند

در سنگ

و حرارت و گرمی و صفا بر آورد **دیگر** چپ نشسته بود  
 دارد علت های را که از صفا بود و حرارت را بستاند و در دره سر  
 ساکن کند و وضو لها و تب را که اند و معده باشد پاک کند و خشکی  
 را بر در **صفت** **دیگر** هم چپ نشسته بستاند بنفشه خشک یک در سنگ  
 صلیله زرد یک در سنگ کثیرا و سقمونیا از هر یک نیم در سنگ  
 بکیرد و بکیرد بلعاب بر زرقطه و بخورد نیک باشد از شراب الوناید  
**دیگر** **شراب** **هلیله** یک دارد که بود که صفا و حرارت و گرمی  
 و بستاند و نیک باشد گرمی معده را و تب را زایل کند **صفت** **آن**  
 بستاند صلیله از دره سر و در سنگ بچون ندر و رطل آب تا  
 یک رطل باز آید و صافی کند و بر او اندک شکر سپید ده در سنگ  
 و اما جلاب بخورد نیک باشد **دیگر** **صفت** **هلیله** که منفعت کند در  
 را که از گرمی و حرارت بود و نیک باشد از خشکی را **صفت** **آن**  
 بستاند هلیله بیت در سنگ سبر سقمونیا دود در سنگ بکیرد و بکیرد  
 صلیله بخورد نیک باشد گرمی را **دیگر** اگر چنان باشد که شکم  
 بود و تر و قنقاع که شکم را نرم باید کرد و بنشیاف صابونی **صفت** **آن**  
 بستاند و در قنقاع و نیک و صابون از هر یک دو در سنگ بکیرد  
 و بنشیاف کند با آب کثیرا و بچون بستاند و در دره سر نایسکه نرم که اند



















این علت را باید که سرخه کدو بخورد و سکنبین و خوشه تن را عطسه  
 افکند نه بخل و کدو ش... باید که سداب بویذ و غذا او  
 آب بخورد و قلیته و مطبوخ و بکارد از پت اوفس... بستانه  
 صبر موطری یکدم غازیون نیم درم ترید و تخم الحصله از هر یکی دود  
 استین رومی و صعلکی و سنبلی صیت و منقل ازوق و زنجبیل  
 و در حبیبی از هر یکی یکدانه نیم سقونیا دود نک این مهر بگویند  
 و میامیزد بآب و حب کدو و بدهد تا خوردن و این صمد بلشربت است از پیر  
 اس با مداد این صبح بخورد... بکیرد افیون افریمی و  
 اسطوخودوس از هر یکی یکدم بسفاج دو درم بخورند نه بسفاج را  
 یک الی رو افکند افیون و اسطوخودوس و یک جوش بداند و خوردن  
 و صانع که نه و این مطبوخ با آن حب رومی بخورد یکدانه شد  
 و پاک کدو از این علتها و بکارد از پت اوفس در پیر زیادت  
 صمد به تاندره قرحا و سالیوس و انجیران رومی و اسطوخودوس  
 و غاریون از هر یکی یکدم قرد مانا و صلیب طیب و زرا و دکر  
 و سستی رک سریش باشد از هر یکی دو درم حب البلبان و عود البلبان  
 از هر یکی دو درم و نیم این چهار بگویند و بکیرد غصایه یا زرقی بود  
 و آب او بکیرد و هم چندان الکبیر... رو افکند بخورند و در او طعمه و افکند

و بخورند نرا که که سرد شود و میامیزد و بکارد از پت اوفس  
 جز عینهای صمد را و این معجون در این باره روح است دیگر بکارد  
 دارد معجون مسکنا که یاد لیم ادر علیج دماغ دیگر باید که پیر بکارد  
 حد اورد این علت از کز نس و پیا و سیر و جبر و کرات و بقل و  
 پیر بکارد از عینهای کدو چون قطران و حبیرهای کدو و پیر بکارد  
 و نیکان شد این علت را غره امان سکنبین و حری و آب خردل و بویذ  
 مشایخ و غایه و اندر کدو به دود جنای عرق نکند بسته و پیر بکارد از  
 ترید و تخم پنج انگشت و از فو خج و کرفس و بکارد از معجون غیاث و اللام  
 ... بستانه افیون و فو فو و سب و فو فو و غفر  
 و دمنه سبید و عا و قرحا و تخم بنگ و ملح اندرانی و عرق سبید از هر یکی  
 سدرم این داروها جدا جدا بگویند و میامیزد و بکارد با نخلین خام بکارد  
 معجون کدو با نخلین خوشایند و کف بر گرفته و اندر بسوی سیر کدو  
 میان جو نیمه جمل شبان روز تا غایت باشد و منفعت کدو شربتی آرد  
 چند اندر بخوردی و اگر حوامی که شب و روز شربتی یک جبهه آب نیم گرم کدو  
 بجبهه بشیر مازدرد سرد را یک جبهه آب مرزنگوش دزد دنداز را یک  
 جبهه بر سر زدن نهد و آبش فرو برد بلغم را یک جبهه آب گرم غره  
 در سرفه را یک جبهه آب را زایاج جوشیدن جدا جدا یک یک بپاشند









و این معجون دواء الکرم بزرگ و معجون دواء الکلاخ بکار دارد  
 که مجرب است ... استاذ فلاح اذخر و سبیل و اسارون تخم کوفش  
 کوی از هر یکی سه درم عصا ز غاف و لک و ریوند جینی از هر یکی  
 چهار درم مصطکی و رب نوس از هر یکی یک درم زعفران نیم درم این همه  
 بکوبند و مخورند هر روزی دو درم با مسکینین بکشد دیگر بکار دارد  
 این ... استاذ زرشک یک درم لکنتی و ریوند جینی عصا ز  
 غاف و ایون و سبیل حبیب و مصطکی از هر یکی یک درم این همه بکوبند  
 و قرص کنند بآب زرشک و مخورند بآب بزورها بکشد دیگر بکار  
 استفا از قی راکه صلی که بر تن بستاند سرکین بر کین و سرکین کاو  
 خشک و آرد جو و آرد کاوری این همه بکوبند و بیا میزد بکره و طی که  
 بر شکم و سیرامی که اسایش دهد و نیک باشد بفرز خدای عزوجل  
 باب ...

چنین گویند معجون ذکر که این علت استفا طبعی و حرارت گرمی  
 باشد اندر جگر و اگر بول بجا و سبخ باشد بعایت بر این علت غش  
 باشد و علاج کردن او دشوار است باید که خمد او بدین علت باشد  
 کشاید تا آن آب زرد بپزاید دیگر مخورند ...

علاج ...

خشک ده درم سقمونیا دو درم این همه بکوبند و بیا میزد بلعایت بر  
 و قرص که نرود قرصه و مخورند هر روزی دو قرصه با خدرم سکر و درم  
 ترنجبین یکد شد دیگر خد از او بدین علت بستاند اصل السوس یک درم  
 هیلد از رد یک درم این همه بکوبند و مخورند تا آن زردی بفر آورد و ساکن  
 که دیگر این قرصها و سخمها بکار دارد که با ذکر کنیم و اگر چنان باشد که  
 این علت استفا طبعی از سردی جگر و معده باشد و بادیه و الخا که  
 و صراحتی به باشد و بول بیمار سپید و بکاردارد همچون سکنجبین  
 بستاند اینون و تخم کرفس کوی و ستر و نعل سیاه و حب الغار و شکر و تخم  
 و چند پند من و قد ما نا و سبیل و سعد و حب البلسان و جاشین و حلیت  
 و انجدان و اسارون و عفران از هر یکی یک درم سکنجبین و بادام تلخ و  
 سداب خشک و زین و ناخواه و سعتر و دو قو و خولجان و خود بخ خشک  
 و کعبک و سوسه و جود و ترنجبیل و غاریقون و حما و از هر یکی دو درم این  
 همه بکوبند و بیا میزد با نیکین و معجون که مخورند هر روزی حد جوی ما  
 ده درم بنفشه کهن نیک باشد و اگر چنان باشد که این علت استفا از گرمی  
 و صراحت باشد سکنجبین نرم که بر بدان دارو که با ذکر کنیم و قرصها و  
 میوه های قی بص خورند ترش بکشد و اندر آب سرد نشیند و آن طبعی  
 بر ساه که اندر علاج استفا زقی با ذکر کنیم دیگر طبعی نیک استفا

علاج ...



که از سردی باشد و از برودت جگر در دست اندر نشاد  
 اکلیل الملک و اشنة و تخم کرفس و صندل و برگ افاد و انیسون و زنیان  
 و اصل سوس و صندل و سیلخه و زعفران و کندر و بیضه و صندل و زهر کبک و کرم  
 سوم بک رطل اکلیل و بیه بط و روغن صنوبر از هر سه یک رطل و شکر  
 سه درم این همه بکوبند و بیا میرد بنفشه و سوم گذاخته و داروها کوفته  
 و روغن صنوبر و بیه بط گذاخته با سوم و این داروها برویند و مسک  
 و طلی کند بر شکم مستقی صلی استنقا صلی را از سردی ببرد و باد  
 را سودمند و نافع نیک باشد و شفقت یزدان شاکله تعالی

باب در علاج  
 جنس کوبند و بپزند زکن که این علت ز حیر شکم از بسیار کوفته است  
 و علاج و صعب و دشوار است زیرا که این علت اندر باطن است و ظاهر  
 آرجان باشد که این علت شکم بخاکرمی و صدراتی نباشد و تشنگی نباشد  
 باید که غذاوند این علت آب گرم خورد و به رفتن بکار دارد  
 و بخورد قرحه ماخواه که سود دارد کسی را شکم می رود و فساد  
 اندر معده باشد و باید و قرق اندر شکم باشد و صدرات و کرم نباشد  
 غذا بستاد ناخواه و کندر و صندل از هر یک دو درم  
 نه خواجی از شکر

سوس  
صندل

حد بکوبند و بیا میرد مس بزد درم و بخورد هر بار دانه و شبانه بپوش  
 بخورد و خدر نوب بجای از هر یک پنجم ناخواه  
 و کندر از هر یک سه درم و ج و اصل و تخم کرفس و راز باج از هر یک  
 یک درم و نیم این همه بکوبند و بیا میرد بیضه درم معین و هر روزی بخورد  
 چند جوی به مداد و شبانه یک نیک شد و آرجان باشد که با این علت  
 شکم گرمی و صدراتی باشد و شفقت یزدان شاکله تعالی  
 بستاد چب الزان برشته ترش و کوفته صد درم کربا پرورده اند  
 سرکه و خشک کهن و برشته بیست درم کز بازو و صندل و بجای هر یک  
 ده درم کشید برورده اند و سرکه و برشته بیست درم سماق و چلنار  
 زهر کبک با نود درم این همه بکوبند و هر روزی بخورد سه درم یک نیک شد  
 دیگر این شراب بخورد که شکم بیند حس بستاد آب پی ترش  
 یک جلی بیند کس نیم رطل این همه بجای شاند و صافی کربا و برورده اند  
 سکه مس سه درم و بخورد ناشکم بنفشه و خون را باز کرد و آرجان  
 باشد که فسادکی باشد اندر معده و پیستی و شکم نرم بود و خون می رود  
 و طعام نمی هدی که دارد بستاد ناشکم با بیند و باد هاد  
 راند بستاد دانه آنلود و با سرکه نیم رطل و صندل  
 شکر و چلنار و کندر و کز بازو از هر یک ده درم ناخواه بارورده درم

دانه مورد خشک و مصطکی و سعد و سنبل طیب هر یک بخرم این چهار  
 بلو بند و بیامیزد با بلبل و میخون کد و بخورد هر روزی چند جوزی تا دانه  
 و شبانکه نیکه شد یک خسته او اند این علت آب گرم خورد و اگر کوشش  
 کند و اگر کوشش آلوده کدس کوشش کبک و خشک خورد برشته بر روزی آب  
 حصص و آب حاف و آب حب ازین خورد و موین نیک باشد و غذا ازین  
 حت الزمان ترش و موین بیه از هر یکی می درم این همه بگویند و برونند  
 سعد و نفع خشک و تر و کشتن خشک و تر و آب خوردل اندر و کد  
 و بخورد دیگر زرد خبه خورد خشک برشته مارین تا شکم بپزد دیگر  
 بکشد آرد سنج و آرد حب الزمان و آرد اهرود و آرد سبب آرد کد و  
 و آرد بریح و آرد بلوط و صندوب هر یک ده درم این همه بگویند و برونند  
 هر روزی تا شکم نرم گردد و اگر چنان باشد که شکم می روزه و اگر می روزه  
 باشد و تشنگی است جو خورد با صمغ عربی هر روزی تا از شکم گرمی بیرون  
 آورد و ساکن کند و درد بشاند دیگر شراب جو خورد تا شکم بپزد و گرمی  
 جو صراط ساکن کند . . . . . بستاند جو بپزد و خشک برشته  
 بر همه بگویند و بخورند با آب و مر و افکند بپزد و خشک برشته  
 له و بخورد هر روزی تا شکم سعد و ساکن بکشد دیگر این شراب خال الزمان  
 بخورد تا شکم بپزد و صراط و گرمی ساکن کند

هر روزی  
 و هر روزی

هر روزی

هر روزی کده و آب حب الزمان ترش برین کده از هر یک نیم طل  
 این چهار بچوبانند سه رطل آب تا یک رطل باز آید و هر روزی بخورد  
 بستاند یک باشد دیگر دو بخورد ترش خورد با لعل بستاند دو بخورد  
 بکرم مل و لعل بخورد درم یک بزد و بر افکند صمغ عربی بخرم و بخورد هر  
 روزی یک باشد دیگر . . . . . سود دارد و عله های شکم را که خنجر  
 می آرد و دردی عظیم کند و صراطی عظیم باشد . . . . . بستاند  
 جلا رو که رو و خون سیاه و شکم از هر یکی ده درم کرم با جمل و درم  
 کل و می بخرم اینون نیم درم طباشیر مر و اید نیم درم صمغ عربی درم  
 این همه بگویند و قمر صمد که نه و بخورد هر روزی . . . درم نیک باشد  
 با آب بهی دیگر این قمر صمد را که اندر رو دکان باشد نیک بود  
 دیگر خورد . . . . . سود دارد و در شکم را که می بود و خنجر  
 و قمر را که اندر رو دکان بود . . . . . بستاند بپزد و خشک  
 بخورد درم صلتا که درم سه درم ترش دو درم مازوی سبز بکرم و نیم  
 این همه بگویند و بخورند هر روزی . . . درم باقی نیک باشد . . . سفوف  
 یک شکم را بپزد و خون بار بکشد که از گرمی و صراطی باشد شکم بپزد  
 در ساعت . . . . . بستاند فبول بکرم افقیا دو درم  
 که مازو و متاق منق و نیم مورد از هر یک بخرم این همه بگویند و برونند

هر روزی



تأبیب سبب و بخورد زوشری بکلام و نیم آب سرد بیکه شد  
دیگر خید وند این علت بخورد شیرین و شیرین و شیرین و شیرین  
زحیرا و خون را که رشک می رود و دردی باشد عظیم  
بستند صغیری و بنی و فوطین بریان کنند از هر یک یکم مصکک کنند  
نیم شاه سفیم دودرم این همه بیکدیگر و زعفران و عود و مادا  
و شیار که نکاشند دیگر باید که از او بن علت ترچه شیرین  
بامیزشت و اگر چنان شد که با این علت شک گرمی و جردنی باشد  
و خون می اندازد شک بخورد  
منقا و تخم مورد از هر یک دودرم صغیری و نیم صغیری و نشاسته و غیره  
از هر یک دودرم این همه بیکدیگر و زعفران و عود و مادا  
بیکه شد دیگر  
روز و خون و جسد مانند  
زهر یکی بکلام تخم موین و صغیری از هر یک دودرم مصکک و صندل  
و هر یک نیم دودرم این همه بیکدیگر و بخورد هر روز یک دودرم آب به یکدیگر  
دیگر  
مانند و نهانی باشد البوم  
و ساه لوط از هر یک بکلام تخم موین بکلام تخم مورد و دودرم آب به یکدیگر

و شد و دردی عظیم بود . - بستانند سماق منقذ و درم تخم مور  
 درم و نیم حبث الزمان ترش یکدرم خرنوب سیاهی سه درم صندل عربی چهار  
 درم یک یکدرم این چهار بکوبند و خورد هر روزی سه درم آب بنی بنگاش  
 دیگر سه درم ختنه - جالینوس سرخ دارد و علمهای شکم را که می روذ  
 خون و رجز از شکم باز دارد و بلند دست بستانند تخم حمض خاصه نیم درم  
 دشتی منقذ و تخم موین و صندل عربی از هر یکی چهار درم تخم مور و بلوط  
 از هر یکی که درم تخم ختنه سه درم این چهار بکوبند و خورد هر روزی یک درم  
 آب بنی یا آب سماق بیکشند دیگر سه درم که سرخ کند علمهای  
 شکم را که خون می روذ و رجز باشد و سیاهی معده - بستانند  
 صندل عربی منقذ و زین کرفی پرورده اندر سرکه کشی و روزی و  
 ربان کله و سماق منقذ و تخم مور و آرد بنق و بلوط و کینا و ربان کله  
 و مصصک از هر یکی یکدرم این چهار بکوبند و خورد هر روزی که درم آب  
 بنی بیکشند دیگر شب فنجیر جالینوس که بر کبد ناشکند بلند  
 و خون باز دارد از منقذ و درد ساکن کد مست - بستانند افغان  
 و صندل عربی و منقذ و فانیون و کل از منی و مازو و تخم بک و کدرو از هر یکی  
 درم این چهار بکوبند و بیا میزد آب سماق و شیا ف کرد اندخند و سیاهی

و خورد یکد شد دیگر شیان ز حیر جالبیوس که سود که علقه  
 شکم را و ز حیر را و خون را که افغند آید و در مقعد آید علقه  
 است - بستاند ایون دودم جلد ریکدم نشامه و علقه  
 و کلد و مکر از هر یک دودم این جلد کوبد و بیاورد ششید خایر  
 و شیان کرد و اندر حد استخوان پس چید یا استخوان خود و بر یکد  
 یکد شد و ترخو را یکد شکم بندد و مود مند بود و اگر جهان باشد  
 ریش و قرحه اندر رو دکان زیرین باشد پس - که بدین  
 صفها است - بستاند برنج و جو مقدر از هر یک کفی بخواند آب  
 صافی که اند و بر افکند اسفنداج یکدم و درختن ری دودم بایزد  
 حبه جفته کند یکد شد - صفه یکد درد شکم باشد و علقه  
 عظیم باشد و خون ز مقعد باورید و قرحه باشد سخت اندر  
 استا بدیده برنج و جو مقدر در آب جوش صافی بخواند  
 فاند برنج مخمور و در هر کل باورید از هر یک بیست گرم و بستاند و فاقه یکدم  
 صمد عین و اسفنداج از هر یک یکدم این جبهه بکوبد و بیاورد علقه  
 شد و بر افکند و صفه کند یکد شد و اگر جهان باشد که اندر رو دکان  
 قرحه باشد عظیم و شد آن با شحت و رسته تی و شغوبت چون صمد  
 این سلف را حقه زربین جیب لیوس باید کند

نار

شبیخ و زهر

ان سوخته به دودم در پنج سدرخ و زرد و روی سوخته و شب و زرد  
 و اهل سوخته است سین از هر یک یکد دودم ایون دودم این همه  
 کوبد و جفته کند یکد شد دیگر - نیک قرحه را که اندر رو دکان  
 دود و خون آید و باجون دیم باشد و شدنی باشد عظیم این حقه لیتن  
 حالبوس بکند - بستاند اسفنداج نشن دودم کاغذ خسته  
 چند دودم صغری بخورم حنار دودم ایون و ما میران از هر یک  
 یکدم عصا که حبه النیس به دودم اف قیا و نال سوخته و خوش  
 از هر یک دودم و نیم این جبهه بکوبد و بیاورد آب لسان الحام  
 دیگر بایزد که خداوند این علت مزوره خورد از حب الزمان و  
 وارد بخورد و جوارش رت السف جلد هر یکد شد و اگر جهان  
 باشد که این علت شکم کهن کشته باشد و از بعد علت های کرم بدین آفت  
 بود و از کشته بر بایزد خداوند این علت سکن خورد اگر کشته  
 کشته و کعل اندر رو دکان بروزی دوبار که بار و مداومت نماید برین  
 نفع با صلاح آید ان شاء الله تعالی

با

نار  
 که در عین دودم را بایزد خداوند این علت با دودم سوخته

انص



دست نذر ز قند بریان کرده بپشت نرم تخم لسان  
ده درم تخم برهمن و تخم ریحان بریان کرده از هر یکی ده درم کل از  
صنع عدسی از هر یکی ده درم این همه بکوبند و بخورد هر روز یک  
بآب سرد نیک باشد این صنف حسرات و کمی را که انداخته باشد  
و نیم می رود دیگر بخورد بر رقیق و ما مجرب است شکم را که  
می رود و آب گرمی حسراتی باشد عظیم باشد بشاند ز قند  
بریان کرده صنع عدسی و کل از هر یکی ده درم این همه بکوبند  
مکدر بر رقیق و ما بخورد هر روز دو درم تا آب سرد بکشد  
دیگر مجرب است و قوی شکم را بخورد که شدنی باشد  
عظیم باشد بشاند از زعفران و صندل و گلاب و گلاب  
از هر یکی ده درم این همه صنف از هر یکی یک درم و نیم این همه بکوبند  
و بخورد هر روزی دو درم نیک است دیگر به ساق مجرب است  
را که می رود و خون باشد و حسرات و کمی و دردی باشد  
از شکم سخت است بشاند کل صبح و طباشیر و تخم حمض  
و تخم برهمن و هر یکی بخورد ساق که درم جلند و دو درم صنف عدسی  
یک درم و نیم بپوشد خفاش دو درم این همه بکوبند و سرکه کشند تا آب  
ساق و بخورد هر روزی که درم تا آب برهن با قند اصل اینها بکشد

و بر غذا زرده خا به برشته خورذ با سرکه و حصص وقت  
الزمان و صفاق و موی خورذ بیک نذ و اگر جان باشد که خسته اند  
این علف گوشت آرد و کند پس که شت طبعه و چ خورذ و فوج بران  
کرم و اگر کرمی جدا رت باشند و تا توانذ آب کم خورذ و بنید معین  
که من قوی خورذ و اگر جان باشد که این علت فحش و خون که اگر شکم  
آیند پس کسترده و خون با یم بود و آنجا جدا رتی و کمی بنا شد  
خورذ و بستاند افیون و چند بیکستر و اسادون  
و میعه باید و تخم بنگ سیاه و مکر و کدر و زهره یک دودرم این  
بک بد و سیزد با نکیس و خورذ هر روزی دودرم بیک شد و یک  
که مود دارد علیهای شکم را که خون و جبر باشد  
بستاند مازو و بوست ناز و کعل از هر یکی یک درم کدر نیم  
تخم بیک بیک نیک نیم افیون یک دالک این جله بک بد و خورذ و این بیکتر  
باشد دیگر که شکم را بندد و اندر ساعت  
ستاند مازو و کدر و بوست آناد از هر یکی نیم درم ناخه دودرم  
و نیم تخم زرب دودرم و نیم افیون یک شقال این جله بک بد و خورذ  
هر روزی دودرم که این در ساعت شکم بندد دیگر  
ستاند تخم بیک سپید و تخم مشبث و از این جله از هر یکی نیم درم ناخه

این دودم نیم کرفه دم ، این چم بگوید و خورده کند و بخورده  
 دودم بآب سرد نیک باشد و اگر چنان باشد که این علت شکم کهنه  
 باشد و خون و ریم آید و دردی باشد سخت و خون آید بیکر دارد  
 سفت کوبیده و بپاشند کف در صحنه عرق و ما زو بویست  
 آتار و جلدنا و سماق و خردوب شامی و غرغران از هر یکی دودم  
 این چم بگوید و بپاشد بآب سرد و بخورده هر روزی دودم بآب  
 مورد نیک باشد سفت شکم را بپندد و در سختی ساق کند  
 و خون و زحیر باز دارد سفت بپاشند آتار و جلدنا و بویست آتار  
 از هر یکی دودم این چم بگوید و بخورده هر روزی دودم نیک باشد  
 دیگر سفت شکم را بپندد و خون و زحیر را باز دارد  
 بپاشند زیر پرورده اندر سرکه و بریان کنند و خردوب بطبی  
 و تخم مورد و سماق و کشنیز خشک بریان کنند و بلوط بریان کرده  
 اندر سرکه و حب الزقان بریان کنند و تخم مسجذان بریان کنند  
 از هر یک دودم این چم بگوید و بخورده هر روزی دودم سفت شکم  
 بآب سماق بخورده نیک باشد دیگر سفت شکم بپندد و خون  
 و زحیر را باز دارد بپاشند ساق و کل رو می صحنه  
 غری از هر یکی چهار دودم کل ساق بال کهنه و جلدنا از هر یک حقیقت



از هر یکی یک درهم صند بلوط و اق قبا و بون کدر و قنار و چوب  
 زهر یکی یک درهم این چهار یک بند و بیامیزد با آب خورد با آب  
 بید و طلی کد بر شکم نیکو باشد دیگر ... بر شکم کد ناتی و خیر باشد  
 ... بتاند فستین رومی و مصطکی از هر یکی شش درهم  
 صبر منوطی سه درهم این چهار یک بند و بیامیزد با آب می و کل سخی  
 و طلی کد بر شکم نیکو باشد دیگر ... بر شکم کد شکم بندد بتاند  
 اذن شش درهم اق قبا سه درهم موم سپید دوازده درهم این چهار  
 یک بند و موم کداضه بروغز مورد و داروها بروانکد و اندر هاون نرم  
 کد اند و طلی کد بر شکم نیکو باشد دیگر ... نیکو که مغفک کد درد  
 مغفک و علتهای حیر را ... بتاند غیب از شکم و غ  
 ... کل بار سه و آرد عدس و کل سدرخ و بون انار و مود اسنک از هر یکی  
 دو درهم این چهار یک بند و موم کد اند بروغز کل و طلی کد بر مغفک  
 یک باشد دیگر ... که سوه کد درد مغفک و زحیر را  
 بجا که حسراتی و گرمی باشد بر مغفک کد تا ساکن بیاشند و زحیر  
 برزد ... بتاند موم مصفی دو درهم روغز کل باری ده درهم  
 سببناج بلخی ده درهم مرد اسنک برورد و دو درهم نشاسته و کافور  
 و انیون از هر یکی یک درهم این چهار موم کد اند نه باتش و بندد تا سرد شود

در شیا

در ماس

و بروانکد و سببناج خایه و موم کد اند نه اندر هاون و بر مغفک کد  
 تا درد ساکن باشد دیگر ... که بر کد تا شکم را بندد  
 و خون باز دارد از مغفک و این شیا فحیرت  
 بتاند زعفران و کدر و حصص از هر یکی دو درهم انیون چهار  
 درهم این همه یک بند و بیامیزد بنزد خایه و شیا ف کد نه چند  
 استخوان سنج و بر کد نیکو باشد ... شیا ف زحیر که بر کد  
 تا خون از حد بندد که درد باشد عظیم اندر مغفک و شکم می رود  
 ... بتاند کدر بخدرم مرهفت درم زعفران بخدرم  
 اق قبا دو درهم خون سیاوشان دو درهم این همه یک بند و بیامیزد  
 با آب بنک و فقیه کد اند هر شیا فی چند بلوطی و بر کد که این شیا ف  
 سخت نیکت دیگر ... که بر کد تا خون بندد از مغفک  
 که درد باشد سخت و شکم می رود ... بتاند زعفران و انیون  
 و کدر و زعفران از هر یکی یک درهم این چهار یک بند و بیامیزد با آب کشین  
 اما لسان کل و فقیه کد چند بلوطی و بر کد شب و روز نیکو باشد  
 شیا ف زحیر که خون را بندد از مغفک و شکم که دردی  
 ... بتاند انیون و من و اق قبا و تخم یک و صند زنی  
 و یک و بیابانی کد از هر یکی یک درهم این همه یک بند و بیامیزد با آب

شیر

و شیان کله جدر بلوطی ور کړد بنگه نشد و اگر چنان باشد که بن در  
 شکم درد روزگانی باشد و در دشته و شکم می رود عظیم بر این  
 صفت بکند - **بستاند برنج و ارزک و بلوط از هر یک کوبد**  
 پنج بشمار این همه بکوبد و بجوشاند و بدست بزغ و صافی کاند  
 و بر و افکند اسفنداج ده درم مرد اسنک یک درم زرد خایه سه زرد  
 و بر و افکند روغن کلباوس بخورم کاند سوخته یک درم این همه برو  
 افکند نیکی شد و اگر چنان باشد که اندر معد دردی باشد عظیم بپ  
 صفت کاند هر شی بروغن کلباوس کم کوبد دیگر صفت کاند آب  
 و که درس و بیه بط یا بز کاند احصه نیکی شد دیگر صفت کاند بیه بز  
 و بخورد دیگر صفت **جالبوس محبت قوراکه** اندر روزگانی  
 باشد و خون و است طلاق باشد عظیم و دردی بوف سخت  
 بستاند سرخ مفت درم زرنج زرد و وازده درم آهک بستاند  
 سه درم کاند سوخته ده درم از جمله بپزد و بپایند بلعاب زرقطن  
 و بجوشاند آب و بر و افکند برنج و آب مورد و بیه بز و صفت کاند نیکی شد  
 و اگر چنان باشد که این علت زکرمی و حرارت باشد صفت کاند بپزد  
 بستاند بویست انار و تخم مورد و تخم سیب تخم بی و تخم  
 امروز این همه بپزد و بر و افکند برنج و بجوشاند و صافی کاند و صفت  
 بپزد -

الف

با

بستاند برنج و ارزک و بلوط از هر یک کوبد

حسین کوبد محمد بن زکریا که این علت بواسیر از خون سود بود و بپزد  
 کاند که نشیب کپزد و زطال فروز آید بعد از آن و روغن بیکه بپزد  
 بر معول را بپزد تنک ترجایکای رسم تر اینجا تر کپزد و بپایند زیادت  
 شود بر و زکارد از بر بیکه غلج کیم این علت را زرد و اگر چنان  
 باشد که خون آید از بواسیر معول و درد کاند بر این صفت کاند  
 تا خور و بپزد از معول **بستاند کدو و صغ عنبر** یک  
 و چنان و ماز از هر یکی بخورم کاند درد و درم افیون سه درم این همه  
 بپزد و بپایند بلعاب بزرقطونا و قوصه کاند و بخورد هر روزی دو  
 آب ساق بیکاند و غذا را این بیمار ساقیت باشد و جینهای ق  
 خورد نیکی باشد و اگر چنان باشد که شکم بسته باشد و درد معول با  
 بخورد **بستاند هلیله سیاه و هلیله کالی** از هر یک ده درم  
 سکبیخ سه درم تخم سپندان سپند دو درم قمل بارده درم ابرج  
 بپزد و قمل و سکبیخ تر کاند اندر آب کراف و داروها برو  
 و کاند و جب کاند و بخورد باید از و شبانکه اگر شکم بسته باشد  
 به کمال باشد و اگر چنان باشد که خنداوند این صفت کاند

بعض



وروی و زرد بود خورد این قرصه که بر ناخون بواسیر حشر کرد  
 و بندد و زنان را حیض بندد و ... بستاند مازو و کدر کرد  
 و جلنا رو که با و که آهن از هر یکی بخورم مصطکی بکدرم و نیم  
 نیون بکدرم نیم یک دوم این همه بکوبد و بیامیزد سماق قیصر  
 کند اند و بخورد هر روزی دو درم نیلکا شد و اگر چنان باشد که مقعد  
 آما بر گرفته باشد و درد بواسیر بود عظیم این ضماد بکند تا  
 آن درد ساکن شود ... بستاند اکیل الملک و بخورند  
 ناهریه که د و پروا کند زعفران یکدرم زرد حایه نیمه دوم  
 و نیم افیون و آرد تخم کنان و آرد حلیه و خیمی سپید از هر یکی بخورم  
 این همه بکوبد و بیامیزد و نیم نخته و اندر کوک بندد و پروا کند روغن  
 ح و صما د کند بر مقعد نیل باشد و یک کر صما د کند روغن کل باری  
 و مثل از روغن نیلکا شد و باید که خد اوند این علت بواسیر بکار  
 دارند معجون فنجونش چنانک با ذره نیم ادر علاج درد مقعد  
 دیگر داروی که بواسیر ببرد فی آهن ... بستاند سر کین  
 کبوتر و سر کین خسوس این هر دو بیامیزد بر خیز زیت و صلی کند  
 بر بواسیر نیل کند و منفعت یابد آن مشا الله تعالی

خوبن کوبد و میخیزد که با که بر علت درد مقعد از بسیا رکونه با  
 بر اگر چنان باشد که با درد مقعد آما بر باشد و خون بواسیر  
 بود بکوبد بیاز سپید و بخورند با آب ناهریه که د و بیامیزد روغن  
 کا و مرهم کرد اند و صما د کند بر مقعد نیلکا شد و اگر با درد مقعد  
 آما بر بود تحت این روغن بندد ... بستاند زرد حایه  
 و میان نان کریمه از هر یکی ده درم این همه بکوبد و بیامیزد  
 نیم نخته و پروا کند افیون یکدرم زعفران دو دانگ و صما د کند  
 بر مقعد نیلکا شد دیگر روغن که درد مقعد و درد بواسیر را ساکن  
 کند ... بستاند روغن شسته ده درم مثل از روغن دو درم  
 میعه سایله یکدرم سکبیه دو درم چند بیذ ستر نیم درم افیون  
 نیم درم مثل و سکبیه ترکرد اند اندر روغن روغن کوفته پروا کند  
 و مرهم کرد اند و صما د کند بر مقعد نیلکا شد و اگر با درد مقعد حرار  
 و گرمی باشد و خوب آید بر مرهم سفید ج کافوری بر بندد  
 بستاند موم زرد و روغن حبیبی یا روغن سوسن گرم کوفت و پروا کند  
 بیه بعد مجذالک موم کتبا کوفته بخورم پروا کند و مرهم که نه  
 ماتش موم و روغن و بیه و کتبا و بر مقعد که نیلکا شد دیگر صوم  
 بن سیمار حایه نیم برشت خورد و حو بنشاسته و اسفانناخ و سیمه

تی

و کرات خوردن نیک باشد - - - - -  
 و را نیکد زرد خایه و بیا و بخورد و آب بخورد و روغن جگر  
 و شورما خورد و گوشت بن و گوشت بزغاله و گوشت مرغ خاکی خورد  
 و ببط فریه دیگر کوزه‌ری خورد با فایده و صبر با دم خورد و بکار  
 دیگر باید که خندان در این علت بهیز که ارگوشت که و گوشت  
 قدید و از گوشت خوک بخورد البته دیگر خورد این - - - - -  
 جالبوس خندانند بواسیر که شکم اطلاق کند - - - - -  
 هبله سیاه و هبله کالی بریان کردن بستن دم تخم کنان بریان  
 ده درم تخم کرات و تخم پیاز بریان کردن از هر یکی بچهارم صغری  
 و مصطکی رومی از هر یکی بچهارم بلوص بریان کنند اندر سرکه در دم  
 این جمله بگویند و هر روزی سه درم بامداد و شب نگاه نیک باشد دیگر  
 روشنی که در دوا سیر را ساکن کند - - - - -  
 ده درم مبعه ساینه بگذرد مقل ازرق دو درم مبعه و مقل ترکه  
 اندر روغن و بر مفعول کد بکشد - - - - -  
 و بوسیر را ساکن کند - - - - -  
 و روغن ساق کوسفند و استخوان مشسته و مبعه ساینه و زرد  
 جایه از هر یکی به درم این جمله هر یک کنند و نیم درم قویله بود

مفسر زرد آلوست

بر و نماده بر مفعول کد نیک باشد دیگر بستند ابریشم و بواسیر را  
 که بیدا باشد بنزد سخت هر روزی تا باریک گردد و بپزند و اگر چنان  
 باشد که اندر مفعول ناسور باشد این دوا بکشد که در علاج در چشم  
 گفتیم و اگر چنان باشد که مفعول بیرون آمد پس این دوا بکشد - - - - -  
 بستند روغن کبابی و بود افکند اسفندج و شب بمانی و سره و کد  
 و فاتیما و بوبت انار از هر یکی سه درم این جمله بگویند و بر مفعول  
 کد نیک باشد دیگر باید که خندان در این علت بستند ماز و بوبت  
 و برگ مورد از هر یکی سه درم در افتاده کد و بوبت شانه و جوز  
 و دران آب نشیند هر روزی سه ساعت و سه ساعت شانه و جوز  
 از آب بیرون آید بر مفعول بکشد این دوا - - - - -  
 جفت بلوص و خرنوب مشک و کن ماز و زهر یکی بگذرد این جمله بگویند  
 و بر مفعول بکشد بکشد دیگر - - - - -  
 بستند کثر سوخته و بوبت کد و و قلیما از هر یکی بگذرد مقل ترکه  
 این همه بگویند و بر مفعول بکشد بکشد این دوا - - - - -  
 این دوا - - - - -  
 بستند بزرده شرب هفت درم تخم کل سیخ  
 بچهارم این جمله بگویند و بر مفعول بکشد بکشد - - - - -  
 کد بیرون آید و بچرب - - - - -  
 بستند شب بمانی و کل سیخ



از مازو و برک مورد و بوسه افار و مازو و سره از هر یک سه درم  
این چک بکند و بر مقعد بر کند یک باشد ۵ داروی درد مقعد  
استانده مازو و بوسه افار و سماق مقشر و کدو از  
هر یکی دو درم سفید پیچ و مرد اسنک از هر یک چهار درم این همه بکوبند  
و بر مقعد بر آید که میرون آید باشد بیک باشد از آن که گوی  
با پیچ

چین کوبند خمد بن رگب از ارکت که این علت های قوای سبب  
علت آن باشد که از باد و سردی خشکی بود اندر رود کان قوای  
و اندر رود کان اعور علاج این علت زود باید کرد دیگر این علت  
نیز از باد باشد و بیشتر از باد سرد و خشک باشد باید که خمد  
بن علت بخورد ۵ استانده شبرم دو درم سفید پیچ نیم درم  
این چهار بکوبند و بکوبند نه باب برک چند و کوبند از وی شری  
دو درم این چک بکند و اگر چنانکه این صوبت باشد بخورد  
که موجب استانده صبر و صبر ده درم سفید پیچ  
دو درم و نیم تخم اخص به درم و نیم سکبج و شبرم از هر یک چهار درم  
ملح اندرانی دو درم مقل ازرق و بوق ارمنی از هر یک یک درم

نمایند

بن چک بکند و بکوبند نه باب و بکوبند از وی شری  
کوبند بکند یک ۵ و موجب که بخورد خمد از آن قوای سبب  
باشد و اگر کوسنه شاید خوردن یک بود خمد و او شک را بکشد از قوای  
را بکشد از قوای شری باشد عظیم است ۵ استانده صبر و صبر  
و در ارجین و قرفل و نارشک و نفل و دار فلفل و سفونیا از هر یک دو درم  
این همه بکوبند و سفونیا بیامیزد و بکوبند خمد از وی شری  
شرقی نیم درم بکند و بادها بر آید بکوبند این چک ۵ بکند و در آن که بکند  
باشد بادها را و دردهای قوای را که اندر شک باشد ۵ استانده  
زنجبیل و دار فلفل و میوه خشک و زعفران و تخم ملک از هر یک سه درم  
چند بکوبند و افیون از هر یک یک درم و نیم این چک بکند و بکوبند خمد از وی شری  
کوبند و بخورد هر روزی به دانه ابر چک استا جبار دانه بکشد  
دیکر خمد ۵ استانده زنجبیل از قوای شری و بکشد خمد از وی شری  
درست اندر رگب بسته و ده برک چند در این همه بکشد از وی شری  
آب نایک وصل و نیم با آید و برونند بوق ارمنی یک درم و نیم  
بوقبه و صفه که یک باشد دیگر خمد ۵ بکند و قوای را بکشد از وی شری  
تخم خضله درم و نیم و تخم اخص از هر یک ده درم این چک بکشد از وی شری  
بکند و یک وصل و نیم آید و صفانی که و برونند بوق ارمنی

در سرداجیر و درم جفته کد بروزی دوباره بار ناشکم بر کد  
 کد بروزی کد بروزی دو و قبه و جفته د حفته یک  
 فوایط باشد تا بدورق بیت نام و بت کوم بیت درم و بروا فکند  
 و غرکل ده درم و جفته کد نیک باشد د حفته نیک در شکم را بکشا  
 و این جفته قوی است تا ندنیم الحصد ده درم قنصرون به یک کج  
 سذاب و فوایط از هر کی دسته معتز کفی این همه بخواند و صاف  
 کند و بروا فکند و صران سه درم آبلین سه درم چند بیدستر و ککخ از هر کی  
 یا درم جسا و شیر سه درم بورق ارغی دو درم این همه بگوید و بروا فکند  
 و جفته کد نیک باشد و این جفته قوی که را شاید که فوایط باشد صعب  
 درم حفته یک فوایط را بکشا و سود کد مازها را که اندر شکم باشد  
 و دردی باشد عجم است تا سذاب دسته و بخوشند باب  
 و صافی کد و بروا فکند زیت بیت درم چند بیدستر و جسا و بیدستر و ککخ  
 از هر کی نیم درم یا یا درم و جفته کد نیک باشد و اگر جنان باشد که دردی  
 عجم باشد بروا فکند و خودی افیون اگر باذی باشد عجم و در  
 باشد ... که شکم نرم که اندر ... باشد  
 شحم کد کوفته ده درم قنصل و ککخ و بورق ارغی از هر کی کج  
 سفویا دو دالک و نیم بن جسا بگوید و بیامیزد باب حشم و شحم

سخت ترین  
 خوشترین شیرا  
 ی

هشیانی دو درم و بر کد ناشکم را نرم کد نه بد شد ... شیاپی  
 در در قنصل و او شکم را بکشا و در در راسا کن کد ... استا بد بویت  
 رفته ده درم شحم خطل عجم سفویا ده درم و نیم این همه بگوید و شیاپی  
 کد نه و بر کد ناشکم نرم کد و نیک باشد ... در در قنصل و او کد  
 را که اندر شکم باشد ... استا بد سلیم بن جرم ج و شحم و شحم  
 از هر کی دو درم این همه بگوید و بیامیزد و فوایط کد اندر جند بیدستر  
 و بر کد نیک باشد ... شیاپی نیک که با دهی فوایط را براند و در راسا  
 کد ... استا بد جند بیدستر و متر و زعفران و سلیم و افیون از هر کی  
 دو درم این همه بگوید و شیاپی کد اندر جند بلوطی و بر کد و بروا فکند  
 و جسد کوم رشت افکند دیگر در آب نشیند هنگام در در شکم و شکم  
 را و شکم کد بروا فکند عجم یک کد ... این همه شکم کد باذی  
 ... عظیم اندر شکم ... استا بد روغ سذاب ده درم و کرم کد  
 و بروا فکند جند بیدستر و درم فریون بکدرم و صافی کد بر شکم تا با دها  
 براند و در سا که کد ... بند قی که در در راسا کن کد ... باشد  
 جند عجم و شرمین و ناخواه و زبره از هر کی دو درم افیون ده درم این  
 ... کد و بندته کد هر بندته نیم درم و بخور یک بندته بکند ... شد  
 ... کد دارد با ذهن فوایط را براند و در راسا کن کد ...



بستاند نرند را متیون زهر یک ده درم سکه  
 بخورم این همه بکند و قرصه کرد و با این شراب بخورد  
 بستاند پوست یک کوفرس و پوست یک را با این شراب ده درم تخم کرفس  
 در ازیا به و ناخواه و زنجیل و خولجان از هر یک بخورم این همه بخورند  
 بدور رطل آب تا بیک رطل آید و صافی کند و بخورد این شراب با این قرصه  
 متیون و بروا که روزی بخورد بخورم درم یک باشد  
 معجونها قویج را بستاند و با ذرها براند که سود  
 کند با ذرها قویج را و قویج را از شکر بستاند و در دانه آن که بستاند  
 زنجیل و خولجان و طفل و قرفه و با مثل و دار فلفل از هر یک  
 بخورم برک سذاب حشک ده درم تر است درم سقونیاسه درم  
 این چهار بکند و معجون که با بلین یک رطل و بخورد و روشنی ده درم  
 که سود دارد در دق قویج را و فوضه را و این که  
 و شکم ملت بزد بستاند سقونیاسه درم طفل و زنجیل و این  
 برک سذاب و بول ارمی و خولجان و قرصه و قریل از هر یک ده درم  
 این همه بکند و با میانه بلین نیم رطل و بخورد شراب ارو که درم  
 که بستاند که قویج را بستاند و با میانه بلین نیم رطل و بخورد  
 و قویج را سستی تن و بیمار را صحت قوت ده درم

نرند نرند که بستاند فلفل و سقونیاسه و مصطکی و قرفه  
 و مثل المک و قرفه و زنجیل و دار فلفل و جوزیبا از هر یک ده درم آب  
 بهی قرش و انکین از هر یک یک رطل بخورند تا سبک گردد و در اروها  
 کوفته بر و افکند و معجون که و خورد یک باشد دیگر دارد  
 جالینوس که سود دارد در دق قویج و بول ارمی  
 البول را بکشد و قویج را بستاند بول ارمی و زنجیل و  
 تخم کرفس کوی و زنجیل و طفل سبب از هر یک ده درم و نیم سقونیاسه  
 بخورم خرمای مقشور خرمای باد ام شیرین و برک سذاب از هر یک  
 ده درم این چهار بکند و خرمای ترکند اندر سکه شیشه روزی و  
 و بکند و در اروها برو افکند و با میانه بلین و یک رطل بکند  
 جالینوس که سود کند در دق قویج  
 و با ذرها که از سردی باشد و منفعت کند در روزی که  
 و بول را بکشد و بکشد زنجیل و دار فلفل زهر یک ده  
 نرند سبب بخورم قویج را درم قریل و درم جوزیبا بخورم  
 سقونیاسه درم این چهار بکند و با میانه بلین نیم رطل و بخورد  
 و بخورد هر روزی ده درم یک باشد  
 در دق قویج را و با ذرها که از سردی خاسته باشد در

درم  
 درم

دودم نیک باشد درد های قروح و باذ های غلیظه را و در در  
 ساکن کند و شکم را نرم کند دیگر باید که حب زاوندر علت کم خور  
 نانواید و آن هنگام که خوار گشته باشد گوشت بخورد نخته و بنید  
 مسه و چ خورد نیک باشد دیگر حب زاوندر این علت برهیز که از چهر  
 سرد و خشک و از ترها و عدس و باقلی نانواید و اگر چنان باشد  
 اس در د قوچ از گرمی خشکی باشد و شکم سخت باشد از بخارهای گرم  
 این شراب سفینه بخورد بستاند الجیر خنک خورد  
 سه عدد بنهار و سسته خشک بیت درم سویدانه بیرون کله بیت  
 در این جها بخشد سه رطل آب تا بیک رطل و نیم باز آید و صافی  
 که بخورد هر روزی سی درم باده درم روغن بادام نیک باشد دیگر  
 که سوخته کرمی و صبر این جگر را و معدن را  
 بستاند زبان خیال شبرده درم زنجبین هفت درم الجیر خشک  
 ده عدد این همه بخشد تا همدید کردن و بدست برند و صافی کند  
 و بخورد هر روزی باروغن بادام نیک باشد و اگر چنان باشد چورت  
 و گرمی باشد عظیم با این عت و تشنگی بخورد شراب الو  
 ست ند الی سیل به شمر سفینه خنک بخورد این همه بخشد و صافی  
 و روغن جاد آب اما آب خیال و خورد سه روز یکبار باشد

دود کانی و در د معدن و شکم را و قروح را بکشد بستاند  
 ترند سپند و سفونیا ازرق از هر یکی ده درم فلفل و قافار بزرگ  
 زهر یک شش درم زنجبیل و در ارجیف و فلفل و جوز بویا و سیاه  
 شیر ابلج از هر یکی شش درم شکم سپند یک رطل این همه بکشد  
 و معجون کند بشکر و بخورد هر روزی سه درم یک باشد  
 که سوخته کله باذ های قروح را که سخت و قوی باشد  
 و در د کانی و معدن را نیک باشد بستاند سداب خشک  
 ده درم مانجول و زین کله کی و شونیز یک نیم و سخته و تخم کرفس کوی  
 و کروبا و بادام تلخ و فلفل و فودنج درم حب الغار و جود سده  
 و سکیب از هر یکی چهار درم جوا و شیر سه درم این همه بکوبند و بنید  
 با کلبین و بخورد از و شونیز چند بندق باده درم نیکد کهن یک باشد  
 دیگر که سوخته دارد باذ های قروح را و شکم را بکشد  
 و در د ساکن کند و باذ ها را براند و این معجون موافق است بستاند  
 بستاند فلفل و مانجول و برگ سداب خشک و فودنج  
 و چند بندستر و زین و حب الغار از هر یکی پنج درم افیون و تخم ک  
 و جوینب و روح از هر یکی درم بستاند این همه بکوبند و بنید  
 بنید مثلث و قوضه که اند چنانک انگلین در آنجا باشد و بخورد

فودنج و فلفل  
 و شونیز



سودا دهنه های فولنج را که از گرمی و حرارت باشد  
و شکم را سرد کند و معده و جگر را سرد کند  
بنفشه خشک ده درم ستونیا دودرم و نیم این چهار بگو بدو بیامیزد  
بلعاب بن رفصونا و قرصه کند ده قرصه شربتی بکشد قرصه باشد اگر  
بزرگ باشد و اگر کوچک باشد با بجز درم شکر بخورد با ترنجبین نیک باشد دیگر  
بخورد قرصه بنفشه که سودا دهنه های فولنج را که از گرمی و حرارت باشد  
با شکر و شکم سخت بسته بود از گرمی بستاند ترنجبین و بنفشه خشک  
انهم یکی بدم رب التوت بجز درم کثیرا و دودرم این چهار بگو بدو بیامیزد و قرصه  
کند دیگر بستاند بخیرده عدد و معیزدانه کند بیست درم این چهار بگو  
و بجوشاند بدین رطل آب تا بیک رطل از آید و صافی کند و برافکند بسیار  
خیار شنبلیله درم شکر و روغن بادام از هر یکی دودرم و بخورد از شرب  
تا آن قرصه نیک باشد دیگر بنفشه ده درم فولنج را که سار که  
که بجا گرمی و حرارت و غشوی عظیم باشد بستاند تخم کدو  
و تخم رنجه و انیسون از هر یکی یک درم این چهار بگو بدو قرصه کند بلعاب  
نیک باشد این بنفشه کند هر بنفشه دودرم و بدو بجا را از این بکشد  
بکشد و اگر چنان باشد که این در فولنج از صدف و گرمی عظیم  
و تشنگی بود و در دهان اندر سینه و ضریحان باشد بر آغای آمای بود

و بنفشه را که باید زد و آب خیار شنبلیله با بخورد و ناسک  
نرم کند و ساکن کند بفرمان خدا ای عزوجل ان شاء الله تعالی  
باب  
بیماری که در دهان است  
چنین که بدو عین زکریا که این علت درد مثانه از سردی مثانه باشد  
و از فساد رطوبتها باشد که کرد آید و خاصیت برودت اندر مثانه  
خشک کرد اند و سنبه باید که خرداوند این صفت که بکار دارد  
بستاند بومنت رک کرو بومنت رک جاشیر با دهم  
تلخ و سیلخه و تخم صندل و زراوند و کدو و ج از هر یکی دودرم بوش  
رک کندش و بومنت رک سیردشتی و منور و منور ازرق از هر یکی  
یک درم و نیم این چهار بگو بدو بیامیزد باب توب یا آب راسن یا آب توب  
و بیامیزد با نیکین و معجون کند و بخورد هر روزی شفا یابی  
توب یا آب راسن نیک باشد دیگر بستاند سودا دارد  
سنگ مثانه را بستاند و عسبر سحبه یک درم حبه الیه و نیم درم  
این همه بگو بدو بیامیزد بنفشه و نیک باشد و اگر چنان باشد  
سک کند اندر مثانه باشد و زهار بس بکار دارد  
بستاند تخم خضر بنفشه بیست درم و ناخواه و این تخم کدو







این بند و صبح تر کرد آداب الله تا وجب کذا آداب کفر و خورده از دست  
 چهار درم بپاشد - حبت سورجان له سوز کذا در مفاصل  
 و رطوبتها و بلغم و نفوس را و سر و پهلوی را بپاشد - بشاند  
 سورجان سبزه یک درم صندل زن عجمه اندک او زبدان نیم درم غریبون  
 و ترب سبزه و کثیر او اینان دخم فلفل و قنوبیا از هر یکی دو درم  
 همه بگویند و بیامیزد آداب کرم حبت کن نه بخورده و بر یکتر باشد  
 نیاز - حبت مفاصل که سوز کذا علتهاد نفوس را و رطوبتها را  
 پاک کند - بشاند ترب سبزه درم شش خطره بصرم - بشاند  
 م و نیم انیسون و قند سبز و دار فلفل از هر یکی دو درم بپاشد  
 زنجبیل و فرفون زردی چهار درم سورجان بیست درم این همه بگویند  
 و بیامیزد بنفشه و صب کذا و خورده و شش درم - این بیک  
 طبل قدس سوز او خام با ذرا بشاند میخه سوز  
 حنتریزتر و فرفون و ضر و صبر سق صری و اق قیا از هر یک دو درم  
 با بر و قمر که گمانه بنفشه و ضر و قی ساید بنفشه و طبل کذا بر دانه  
 قدس سره نیک باشد صلی قدس که از سر دی -  
 بشاند لعاب خصی و لعاب جبین و لعاب تخم کتان از هر یکی دو درم  
 با سورج و رد بقی و یک بخورده زعفران یک درم این همه بگویند و

63

می نخند و بر جای که علت صلی گدازد و روز نیک گذر آید و آرزو جان باشد  
 که جای که علت سخت مرد باشد پس این طلی گدازد و آرزو جان باشد  
 روزه ز کس نیست درم و چند پیرسته و افیون از هر یکی دو درم  
 بخورم غاریون یک گرم خردل یک گرم این همه بکوبد و جویند و بزرگ  
 نکس و طلی گدازد و یک مصلح و طلی یک درم مصلح را که از  
 سدی باز باشد و است که بتا ندیم کتان و تخم کرفس تخم بادام  
 و تخم حب و ناخاه و آووس و برک سداب خشک از هر یکی دو درم و بزرگ  
 و قسط و آدام تا و زراوند که زهر یکی یک گرم این همه بکوبد و بزرگ  
 نماید و طلی گدازد و یک مصلح و ازین دارو بخورن سه درم با آب است  
 پیدا شد و حب سوزن که سود گدازد در مصلح و نفوس را در  
 سله های رایا و زنجبیل از سردی ببرد و بتا ندیم و سوزن و سوزن  
 و سوزن و حب سوزن از هر یکی دو درم زرباد و قطریون و سوزن  
 و سوزن و زنجبیل و زنجبیل کوفی و تخم کرفس و ناخاه و آووس و زعفران  
 ستر از هر یکی چهار درم حلیله زرد و زرد جویند و با سوزن و سوزن  
 زهر یکی بخورم این همه بکوبد و بزرگ بکوبد و بزرگ بکوبد و بزرگ  
 زوشب بخی چهار درم باب کوم نیک گذر دیگر با بزرگ بکوبد و بزرگ  
 علت معجون بخورنیا و معجون بلاذ و سلیشا خورد آن را که با کوم

مجموع هدرنس که سوز کد در دهنوس و مفصل و جگر و  
 و طحال و در طوبی را که غلبه شسته شد و استغفار و انکشاف شد  
 و مجرب است غلظت های نفوس را  
 بستاند غار نفوس و اسادون  
 و وجع و قرحه مانا و تخم مذاب و قرفون و دونه و زردی و جگر اهری  
 ده دم زراوند در او و برگ سپرین از هر یکی بیست دم ناخاه  
 و قرفنل از هر یکی بیست دم جطیایای روی بی درم یکاه و ترکی تخم  
 گوشت از هر یکی بیست دم قنطاریون باوریک و سنبل و خوخ از هر یکی  
 این چهار بلو بد و بیامیزد با کلین و معجون بر روز یک روزان بکشد و التیام  
 با ب  
 چنین کوید محمد بن زکریا که این سلت عرق الدما که از کوی حیدر است  
 و امتلا باشد با بیک ضیاض اندازن علت را که مفضل زنده و نه در آب  
 زل عرق النساء از بس که خون بسیار در او تا خون روشن کرد  
 و حرکت کم کند و راحت بکارد و در او و شکم نرم که نه مطبوخ هیل  
 افت آن بستاند هیل از زرد منقرد و درم سالیکی پنجم از هیل  
 بشما و عناب سی علقه خیارشور و خرمای هندی از هر یکی شش  
 این همه بپوشاند بد و وصل آب تا یک رطل آرد و صافی کند و بد و بر او

نویز

مستویا و داند آنکه بخورد تا شکم نرم که و اگر جوان باشد این عرق را  
 و باید باشد باید که خورده اند از علت فی کبدی و بکارد و در او  
 و آب ترب و آب شبت تا معده را پاک کند و در این جفته بکشد بستاند تخم  
 انجمن و تخم جرجر و تخم صبح هندی و روناس از هر یکی ده دم این چهار  
 آب تا هدی که در دو صافی کند و بر او آرد از عرق النساء و شکم را مطبوخ اف  
 بستاند شیان را بر کوی سوز دارد عرق النساء و شکم را مطبوخ اف  
 بستاند تخم انجمن و تخم جرجر و تخم صبح هندی و روناس از هر یکی ده دم این چهار  
 هدریک درم این چهار بلو بد و بیامیزد با کلین و معجون بر روز یک روزان بکشد و التیام  
 با ب  
 و شیطیج هندی و تخم ترب و تخم جرجر از هر یکی ده دم این چهار  
 آب و صافی کند و بر او آرد از عرق النساء و شکم را مطبوخ اف  
 بستاند تخم انجمن و تخم جرجر و تخم صبح هندی و روناس از هر یکی ده دم این چهار  
 از موی و پوست را که این همه بلو بد و بیامیزد و شیان که نه در آب  
 حطی و بریکه تا شکم بکشد بد و نرم که نه در آب  
 انسا را بستاند مصل و جرد بد و بر او و مبعده و جگر  
 و قرفون از هر یکی ده دم این همه بلو بد و بیامیزد و شیان که نه در آب  
 حطی بکشد و بریکه تا شکم درود آورد و این معجون بستاند

مطبوخ اف

ترکیب بطالوس عرق النساء و صفت بستاند تخم انجمن  
 و برگ سدایر و با بونج و جلیه از هر یکی دو درم یکی بد و بپوشاند  
 آب هدی که در دو صافی کند و بر او آرد و انکین زده درم بستاند  
 و تخم شبت و سه درم شک کوفته و جفته کند بیک باشد در این چهار  
 برجا بکه علت که کوی کشته باشد تا ساکن باشد بستاند  
 با بونج و شیطیج هندی و تخم ترب و تخم جرجر از هر یکی ده دم این چهار  
 ده درم این همه بلو بد و بیامیزد و طلی که بر جای علت بیک باشد  
 این طلی که بر جای علت که مفصلها را بکشد بستاند  
 و ما دام تلخ و اشق و متقل و تر کردن بد و بر غرض مقل و روشن و ماز  
 سوسن و صندل که برجا بکه علت بیک باشد و با بیک خمد اندازن  
 که بکارد و از ان صفت که یاد کردیم اندر علاج نفوس و جوارش  
 مستویا که سوز کد غلظت های نفوس و در مفصل و غلظت های که  
 سردی و طوبی باشد بستاند مستویا و در صفتی شصت  
 هدی و زنجیر از هر یکی شش درم در دهنوشش درم نوید ده دم  
 و لعل و تخم کرفس و قنطاریون و ناخواه اهری یکی چهار درم نشا و تخم  
 هدی از هر یکی دو درم شک بیت درم مستویا سه درم این همه  
 بکشد و بیامیزد با کلین و معجون بکارد و در او بکشد و التیام

چنین کوید محمد بن زکریا که این سلت عرق الدما که از کوی حیدر است  
 و امتلا باشد با بیک ضیاض اندازن علت را که مفضل زنده و نه در آب  
 زل عرق النساء از بس که خون بسیار در او تا خون روشن کرد  
 و حرکت کم کند و راحت بکارد و در او و شکم نرم که نه مطبوخ هیل  
 افت آن بستاند هیل از زرد منقرد و درم سالیکی پنجم از هیل  
 بشما و عناب سی علقه خیارشور و خرمای هندی از هر یکی شش  
 این همه بپوشاند بد و وصل آب تا یک رطل آرد و صافی کند و بد و بر او  
 و شیطیج هندی و تخم ترب و تخم جرجر از هر یکی ده دم این چهار  
 آب و صافی کند و بر او آرد از عرق النساء و شکم را مطبوخ اف  
 بستاند تخم انجمن و تخم جرجر و تخم صبح هندی و روناس از هر یکی ده دم این چهار  
 از موی و پوست را که این همه بلو بد و بیامیزد و شیان که نه در آب  
 حطی و بریکه تا شکم بکشد بد و نرم که نه در آب  
 انسا را بستاند مصل و جرد بد و بر او و مبعده و جگر  
 و قرفون از هر یکی ده دم این همه بلو بد و بیامیزد و شیان که نه در آب  
 حطی بکشد و بریکه تا شکم درود آورد و این معجون بستاند

مطبوخ اف

ترک و اند باب سیداب و داروها گرفته بروا فکله و بیامیزد و کج اند  
 ایا این ده شربت باشد هر شربت سه درم و نیم یا چهار درم نیکیا شربت از  
 است علت های سردی و رطوبت های و آنچه گشته باشد و ستر دیگر  
 بخور و جفت الکینم سوذ کز علت های سردی و رطوبت و فایح  
 و قیوم و رطوبت ها را که ستر گشته باشد باک بکند و معده را خالی کرد اند  
 از فضله و با جفت صفت آن بستاند شمع الحظ و سکیخ از هر یک دو درم  
 چهار درم چند ستر و شیطیح هندی از هر یک یک درم مقل ازرق و هله از  
 و ترید و غار بنون از هر یک یک درم چاه شیر و شق از هر یک یک درم و نیم  
 سقویا دو درم این چهار بگوید و بیامیزد باب کریم و جت که اند و خورد  
 شربتی چهار درم نیکیا شربت ان مشا الله تعالی

تورم

**ادو علاج علت های خضاب و موی سیاه**

جنین کوی بد چیدن رگ های ازای که خنده اند این علت که موی سیاه  
 این دارو بسیار از ... بستاند ما زو یک وصل و بریان کند از هر  
 و بستاند زوئی ستر و شق و یانی و کثیرا از هر یک با زده درم صلیح  
 اندرانی هفت درم این همه بگوید و بیامیزد باب کریم و خضاب که شبت  
 و او بر و شبت بستاند و با ماز موی را بشوید یا با جفت و یا آب خطمی سیاه

و رن و از خون غلیظ باشد که بر آید و رده را بر کد اند علاج  
 رگ های از ذی ان با سلیق دیگر که ماب شست و بکین و دورق و موی  
 نامعد را باک که اند از موی و شکم ستر که نه بخت ایا  
 بستاند ایا و جفت یک درم شمع الحظ و غار بنون و ترید سید از هر یک  
 دانک موی بن و فوفون و قطره بن و اریک رهر که بکند و نیم سقویا  
 یک درم یک این همه بگوید و بیامیزد باب جت که اند و خورد و ستر که  
 دیگر صلی که رجا یکاه علت صفت کبرذ از شلغم و از خطه خاکستر  
 حرب از زنجار کستر و با جفت از هر یک دو درم این چهار بگوید و ستر که  
 آب خطمی و مقل که بر جاکاه علت دیگر بر هین که خنده اند این علت  
 بای ایتاذن و ستر که کن بیاده و طعم این چهار آب بخورد باشد و شق  
 کوی شست و شکم نرم که اند نه بخت شستن کبر که سوذ کز علت های فایح  
 و قیوم و فتر ستر که سردی و باد باشد و با دغام را که اندر مفاصل  
 باشد و علت های فایح را و در د های عصب و با ذ های ستر و رطوبت  
 غلیظ را باک که اند نه و بن جت برین ایا و جت بزرگست  
 ایا و جفت درم شمع الحظ و شبت از هر یک یک درم موی رهر که  
 فوفون یک درم و نیم و جت ستر و شق و کثیرا و خورد و فلفل  
 سیاه و جت شیر و شبت هندی از هر یک یک درم سکیخ و جت

بخت

دیگر حد بیک که موی را سیاه و نیکی که بستاند موی از شکم درم  
 آهک آب نامین نجرم کل صلیح یا زده درم این چهار بگوید و تر که  
 کرم و طلی که شبت تا روز و شبت بستاند و با ماز بشوید یا آب خطمی  
 تا موی را سیاه کند دیگر طلی یک که موی را سیاه کند بستاند موی از شکم  
 ده درم ملح اندرانی و آهک آب نامین از هر یک یک درم بن همه بگوید  
 و تر که نه باب و با ماز و هدر عقیق چنبا بکین و بر و افله حنا  
 نجرم و طلی که موی شبت و با ماز بشوید و تر که نه و جت که اند  
 بر و غر موزد به روغ کایاری بیک باشد و موی را سیاه کند و نیکی دیگر  
 که موی را سیاه کند و نیکی و جت ستر بستاند ماز و شق و روری  
 کند از رطوبت چنانک بتر کز و بستاند موی ستر و درم شبت یا موی حنا  
 یک و ملح اندرانی و جت ستر یک درم این همه بگوید و بیامیزد باب  
 مورد تر و طلی که شبت و با ماز بشوید یا آب خطمی و آب خنده و کبر  
 و موی سیاه کند دیگر خضاب که موی را سیاه کند و نیکی بستاند  
 ستر کین و شق و راسن خشک و ماش و نیم و ستر و کور کرد  
 و جوت رگ کبر از هر یک دو درم این همه بگوید و بیامیزد و جوت کا  
 و ستر که وصل که شبت و با ماز بکند و شق و شق و ستر که  
 و رافد ... داروی که موی ستر را بگوید و با نزدیک بستاند موی  
 به موی ستر که

فوفون

و هله سیاه و برک مورد این همه بخورند غلیظ هر نیم که و شق  
 کند و بر و افله ریت بچیدن رگ های ازای که خنده اند این علت که موی سیاه  
 عاید و بر و افله نجرم لاذن و مصصک کوفته رومی و درم وصل که  
 ستر یک شربت ... داروی که موی ستر را بگوید و بیامیزد  
 بستاند لاذن نجرم فوفون و ستر شق از هر یک یک درم و نیم این همه  
 بگوید و طلی که بر ستر یک باشد ... داروی که بن موی خوی کند  
 و ترید و ستر ... بستاند لاذن سه درم ماز و یک درم ستر و درم  
 کند یک درم فردا نادر درم مصطکی رومی یک درم و نیم این همه بگوید و  
 بیامیزد و روغ کل ری و طلی که بن موی تا بن موی را خورد کند  
 و این دارو و جت و نیکی شق و موی و موی الشافی

**ادو علاج علت های خضاب و موی سیاه**

جنین کوی بد چیدن رگ های ازای که خنده اند این علت که موی سیاه  
 باشد و علامتشان باشد که بن بهی رسیده شون و جیبه های سرد  
 و تر سیاه رخورده باشد باید که خنده اند این علت جت مصطکی بک  
 حار و صفت آن بستاند شمع الحظ و دانک صبر و قطری یک درم  
 ترید سید یک درم مقل مصطکی رومی و جت از هر یک یک درم سقویا



دودانک این همه بکوبد و بیامیزد بآب و جب کرد اند و بخورد تا آن  
 رطوبتهای غلیظه بزم آرد و دیگر طعم این همه که خورده با نان تر  
 و خردل و سله و برکه جندار و مای شور این چیزها خورده باشد  
 و بس این که خورده باشد قی که بسکنکین و آب گرم و ترب بروانکند  
 نیکل تا صافش باشد تا آن بیما و پاک گردد از رطوبتها و اگر بدین  
 دارو قی نیست این دارو بخورد بستاند دسته شبت و بخوشاند بستر  
 آب تا بیک رطل آید و بدست بزبد و صافی کرد اند و بروانکند تا بلیز  
 درم و بخورد تا قی افتد نیل باشد و اگر این دارو قی نیاورد که خورده  
 بستاند که گدشی بکند برق از منی سه درم تا سیاه بکند این که بگوید  
 و بخورد تا قی افتد در ساعت دیگر بکا و دارد آنجا تا نیک  
 کندیم و این علت را عامه موی ریزن خوانند علاج این علت را جایگاه  
 بین موی را بساید برکوی درشت و صبر کند که نه برو غلغل و مؤم  
 دیگر بساید بسیار سپید جایگاه موی را تا سحر کرد و وصلی که بدین  
 دارو بستاند بوق از منی دو درم زبد الجوز خرد و  
 و کو کرد و مویج از هر یکی دو درم این همه بکوبد و اگر نه بآب سماق  
 وصلی که بدین و روز بیش افتاب و هر کای که درد کند جگر که اند  
 روغ کل باری و مؤم زرد نیل باشد دیگر داروی سخت نیل

که صلی که و مجرب است بستاند زبد الجوز و بورد  
 از منی خردل و کو کرد و اقلیمه و فرنیون از هر یکی یک درم و مویج و  
 زهر کی یک درم این همه بکوبد و بیامیزد بآب بیاز و جابره علت  
 را بماند با بیاز تا سحر کرد و این دارو وصلی کند و اگر این دارو  
 درد یابد بر وصلی کند بروغ زیت کهن و این دارو وصلی کند و منه  
 راه نیک باشد و اگر این علت دار الثعلب از خورده  
 سوخته باشد علامت این علت آن باشد که تن بیما و کذاخته بکند  
 و روی بیما زرد باشد و صعا مهای گرم و خشک بسیار خورده باشد  
 که خضد او اند این علت طعمها لطیف خورده سرد و خنک و کره به  
 بکا و دارد و برتن آب نیم ریختن و بسیار نشیند اندر که مایه باید  
 حد او اندین علت آب شیر تازه خورده با سقمونیا تا شکم نرم  
 برداند و میوههای سرد و ترش بخورد و اگر جنان باشد این علت  
 دار الثعلب از سودا باشد علامتش از نوختن بیما کسبیه بود  
 و صعا مهای خورده باشد که سودا انیکر اند چون عدس و کرنی و کوشته  
 دید و گوشت نجس و منک و باید از خضد او اند این علت مویج و  
 خورده است بست نه هلیله کالی و هلیله زرد و بلیله قش از هر یکی  
 و خورده است و مویج و منک و مویج طایفی دانه کله و جو قش از

هر یک ده دم خیارشود بر سوتن در هر یک شش درم صندل  
 و افیتون از هر یک بخورم شاهرخ باون درم عذاب و الوار شکر  
 سه بشو و این همه بخشد بخت صلی یا سه صلی یا سه صلی یا سه  
 و بر و افکند مقویا و دوا نیک بخور این صبح تا این شب  
 ستاند افیتون انوی و بسف نخ از هر یک بکدم و قنطاریه  
 بکدام نیک غاریون نیم درم شحم الحصل بکدام و هم این همه بگوید  
 که نیک و بخور این صبح تا آن شب نیک شد بکدام نیک آراست  
 ستاند لادن ده دم بگوید اندر هاون با سرکه و بر  
 روغ مورد و بر ند بیدری تا سریم کرد و بر و افکند بر سیا و شان کوفته  
 و صلی کند بخت روز و با مداف بکرم به روز و بشوید با آب خطمی  
 دیگر خطمی نیک آراست و بخت  
 ستاند جت هر عده درم  
 افیتون بخورم در قنطاریه و بخت سه درم این همه بگوید و ترکند  
 کل با وی و یک روز نیک شد و اگر چنان باشد چهره رت و کوی بود  
 بخت بشوید با آب جند در و صلی بخت و صافی کرد و آب حله و آب  
 بخور و صلی بخت نیک شد و شفقت با بکند و بخت و بخت و بخت  
 باب  
 شریف

در هر یک شش درم صندل  
 و افیتون از هر یک بخورم شاهرخ باون درم عذاب و الوار شکر  
 سه بشو و این همه بخشد بخت صلی یا سه صلی یا سه صلی یا سه  
 و بر و افکند مقویا و دوا نیک بخور این صبح تا این شب  
 ستاند افیتون انوی و بسف نخ از هر یک بکدم و قنطاریه  
 بکدام نیک غاریون نیم درم شحم الحصل بکدام و هم این همه بگوید  
 که نیک و بخور این صبح تا آن شب نیک شد بکدام نیک آراست  
 ستاند لادن ده دم بگوید اندر هاون با سرکه و بر  
 روغ مورد و بر ند بیدری تا سریم کرد و بر و افکند بر سیا و شان کوفته  
 و صلی کند بخت روز و با مداف بکرم به روز و بشوید با آب خطمی  
 دیگر خطمی نیک آراست و بخت  
 ستاند جت هر عده درم  
 افیتون بخورم در قنطاریه و بخت سه درم این همه بگوید و ترکند  
 کل با وی و یک روز نیک شد و اگر چنان باشد چهره رت و کوی بود  
 بخت بشوید با آب جند در و صلی بخت و صافی کرد و آب حله و آب  
 بخور و صلی بخت نیک شد و شفقت با بکند و بخت و بخت و بخت  
 باب  
 شریف

حاکنز بد انجیر و تخم کدو کوفته این همه بگو بد و بیامیزد  
 و ترکند و صلی کند بکشد باشد دیکو طلی نیک سغه را  
 ستاندینه دانه و حلنا از هر یکی ده درم این همه بگو بد و ترکند  
 بسرکه و ترکند بسرکه و صلی کند بر علت بکشد باشد دیکو صلی  
 سغه را ستاند قنبیل و مامیشا و آبکنه و حلنا و صمغ  
 صنوبر از هر یکی یکدرم این همه بگو بد و بیامیزد برو غزل و طلی کند بر  
 جای علت نیک باشد و در دوسه روز بال کهد از ان شاء الله تعالی

باب

جنین گوید محمد بن زکریا که این علت حدیث زبردت پیوسته باشد  
 و از سوزن خلصهای ن سد باشد و این علت را مصلوبه اقیمنه  
 داذن تا شکم نرم گشاده و فروز آورد و اگر جنان باشد آن منعی باشد  
 حجامت بقره بکشد و رک با سلیق بزند و غسغره کند با یاج فیه  
 جسالینوس انک یا ذکرم اندر علاج عشا و سر شود با آب  
 خصی و آب برک بید و آب ترش و حلبه و آب جو نیک باشد دیگر این  
 بر سر کند ستاند آرد خرد و آرد بقی و آرد حلبه و ورق  
 ریخ و کاله و بیکه سوخته از هر یکی بازن درم خطی ده درم این همه بکشد

چند وقت به صوبه رود و صفتش با نام خنجر است  
 و بعضی باقی می گویند چو شانه تاده ساز عطاران  
 و در آن روز

و بیامیزد بسرکه و صلی کند بر سر و اندر کما به بشون و در وقتتد سر  
 اندر نیک باشد دیکو این جبت اقیمنون بکد دارد  
 قتیمنون اقربطی یکدرم افسنین چهار دانگ بسفاح دو دانگ جبت  
 انیل یکدانگ این همه بگو بد و بیامیزد با آب و حب اکنه نه و بخورد  
 یا تند دیگر با یکد خذ و اندان علت روغنهای گرم کند بر سر  
 و دایم اندر کما به روز و دایم صلی کند بر سر بکیرا و لعاب تخم های  
 و لعاب بزرقطون و خصی سجد و آب برک جعفر یکد شد از ان شاء الله تعالی

باب

الایمان کتب مستوح و در این روز من سبت  
 جنین گوید محمد بن زکریا که این علت کلف از بخارهای معده بیشتر  
 باشد علاج این علت را مصلوبه اقیمنون با بید داذن نامعده را  
 بال کهد و صلی کند بروی بدین صفت ستاند تخم خرنوب مقشر  
 بنجدرم قصه شیرین سه درم تخم جد جیر و تخم ترب از هر یکی دو درم  
 این همه بگو بد و ترکند با آب معصفر و طلی کند بروی هر شبی  
 تو بامداد بشوید با آب گرم نیک باشد دیکو طلی کند کلف را بدین صلی  
 ستاند تخم ترب بنجدرم خضر با دام تخم بنجدرم این همه  
 بگو بد و ترکند با آب زعفران و طلی کند بروی نیک باشد دیکو کلف



بستاند معز با ذام منشر و آرد خوذ و آرد بقل زهر  
 کف تر کوفته بآب جوی بچشاند و صلی کند بروی دیگر طایر کف را و تر  
 رآله بروی باشد  
 بکشد آرد تر سده درم تخم ترب و تخم  
 فخر جبر و قسط و با ذام تلخ و فلفل از هر یکی دو درم اثنی عشر درم  
 و شکر را تر کوفته اندر سرکه و داروها کوفته بروا مالد و بیا میرد  
 و فسرده کند نه تا وقت حاجت بکی بستاند و بروی صلی کند تب  
 و با مدا بشوید بآب تخم خربزه و آب نخاله و بنفشه خشک بکشد  
 صلی نیک کف را بجزیت بستاند عنز روت و بیا میرد بر  
 کافور و صلی کند بروی نیک باشد دیگر صلی نیک به نشان آبله را ببرد از  
 رو و دشر که بروی باشد درست نیکو کند  
 مرسل متبا و رک فی خشک و آرد بقلی و آرد برنج و استخوان  
 و تخم سربزه و جبت البان و قسط از هر یکی دو درم این همه کوبد  
 صلی کند بروی و با مدا بشوید اندر کوما به نیک باشد و مجرب است  
 دیگر آردی که کف را از روی بزد بستاند بویست  
 به و ایشان مرتبا که بآب خربزه و آرد جو و رک فی و بویست  
 و آرد بقلی و فلفل و زبد البحر و ما میران صیفی از هر یکی یک درم  
 به همه کوبد و صلی کند بروی بآب ترب کف را برین نیک باشد

دیگر داروی نیک جوف حوده ر بستاند از رخ سرخ و سبک  
 فلفل از هر یکی دو درم کذا نیم درم این همه کوبد و بیا میرد و فلفل  
 بر جابک و علت بآب کشمش بکشد و نافه اندان شالکته بقلی  
 بآب  
 بکشد مغز با ذام شیرین و کثیرا و آرد خوذ و بقلی از هر یکی بخورم  
 بن جی بکوبد و بیا میرد بآب جوی و صلی کند تب بروی و با مدا بشوید  
 بآب قهوه یک باشد دیگر داروی که روی راسخ کند نه بستاند  
 زعفران و زوناس و کلدس و منتر و مصطکی روی از هر یکی یک درم  
 بن جی بکوبد و بیا میرد بآب بیا و صلی کند بروی و نهاده است  
 و بشوید بآب گرم اما آب بخورد نیک باشد دیگر خورده درم زونیک  
 بروا فلفل یکدانک زعفران نیک باشد دیگر داروی که روی راسخ کند  
 و مجرب است بستاند ضرر دل سبزه و زرنج سرخ از هر یکی دو درم این همه  
 کوبد و بیا میرد بشب کیم و صلی کند بروی هفت بار بکشد و بویست  
 بآب

چنین که یزد محمد بن زکریا که این علت کوفته و خارش که تر باشد از این  
 خون بیرون بار صفت آسخته و علاج این است که باید برداشته و سکه

بر صبح هلیله . بستانه هلیله زرد مقشریست درم سناکی  
 بخیرم شاهنچ درم صبر مقوی دودرم این همه بکوشاید به  
 رطل آب و رطل آید صافی کد و پروا فکد صبر مقوی دودرم نوب  
 و غار بقون و مقویا زهر یکی دودانک کوفته بروا فکد و مخورن بکشد  
 دیگر باید که خداه مدین علت برهین کد از کشت خوردان و طویله  
 و از طعامهای شور و از سب و عدس و کوب و ان آبهای استانی و  
 کد بدین دارود . بستانه سبب کشته و اقلبیای سیم و  
 باری و ماز و زرد و به و خور و کدش و قیته و مرد اسنک  
 هریکل سه درم این همه بکوبد و بیا میرد بسرکه و بزند تا سبز گردد  
 و پروا فکد و و غر کل باری و طلی کد اندر کوه به و ساق و هر کد  
 و شو بد آب بید یا آب سرد یا آب خشی و بیرون آید و در راجع  
 کد بد برو غر کل باری بکشد دیگر داروی نیک کد راسته . بستانه  
 مرد اسنک و زاج از هریکل دودرم بکوبد و تر کد اندر سرکه و  
 کد نیک باشد دیگر طلی سیکل کد راسته . بستانه کد کد  
 و سبب کشته و زرد و سب و هلیله از هریکل دودرم در کد و سب  
 این همه بکوبد و بیا میرد بزین و سرکه و طلی کد بکشد از کد  
 بام

درست و درم  
 درم سبب  
 درم سبب  
 درم سبب  
 درم سبب  
 درم سبب  
 درم سبب  
 درم سبب

جنین کوبد و بپزد و کوباید این علت کد و خشک را بستانه زرد  
 و قسط و بون ارمی و کدش زهر یکی سه درم میوه سالیله درم  
 این همه بکوبد و تر کد برو غر کل و طلی کد بکشد و بامداد بکشد  
 نیک باشد دیگر باید که خداه مدین علت کد بامداد بکشد و در آن  
 راجع بکد برو غر کل باری و کد و آب کدش نیک باشد دیگر بکد  
 دار د خداه مدین علت آب پنیر تازه و آب شاهنچ خور د  
 باشکد دیگر کدش بکشد کدش کد سود کد کد را و خشکی و سعه  
 را . بستانه هلیله زرد مقشری درم سناکی و شامه  
 از هریکل سه درم این همه بکوبد و بیا میرد بکشد و نوبه کد و هر کد  
 هریکل فی چند کد زی خورد و شبانه یک کد دیکر کد هلیله  
 دارد . بستانه هلیله زرد مقشری درم صبر مقوی از د  
 درم مقویا بخیرم این همه بکوبد و بیا میرد و جب کد و بخور از د  
 شری چهار درم نیک باشد دیگر بخور د . کد سود کد  
 در د سر و در د خشم خشکی و کد و د نیک را . بستانه صبر  
 ستو طری یک درم هلیله زرد دودانک کثیرا و مصصلی و می شخم خور  
 و بیون و مقویا از هریکل دودانک کل سب و ترید از هریکل درم  
 این همه بکوبد یا آب و جب کد و بخور د بکشد از کد

لله اعلم

جین کو بند محمد بن کرید که این علت هوس سبب از رطوبتی غلیظه  
باشد اندر عروق و داروی این علت را بستاند شیطرح هندی  
وروناس و کلدن و خضر دل از هر یک یک درهم این همه بگویند و زنند  
باب روناس یا آب بیاز دشتی یا سرکه کهن وصلی گذر جانی است  
نیکباز شد دیگر خوب است که سود کلدن در دشت و در د  
زانو و مفصل و رطوبتها را که اندر جگر آلوده باشد و بر ص  
و هوس و نفیس و فاج و بقوه و درد کون و اب بیکر  
و دوش و جاشیر و جندر و تخم خضار و هیلدا زرد و صبر و سوسن  
او هشت یک هشت درهم شیطرح هندی و ترید و انقیز و زغال  
انوق و شبرم و فلفل و سقونیا از هر یکی چهار درهم و فلفل و صبر  
و صمغ رومی از هر یک نیم درهم زعفران و کسبل و دارچینی و تخم  
رهریک یک گرم و نیم این همه بگویند و بیامیزن باب کوفرس و جگر  
و خورده ازوشدنی چند درهم نیکباز شد دیگر بکدر داند  
تا آن رطوبتها را که علفه گشته باشد بآل بکند بیکر  
هیلدا سیاه و بلیج و ابلیج منشر از هر یک سه درهم کلدن زرد و جاشیر

و فلفل و نلبین بلاذری از هر یکی بخدم بر و بنشیند با نلبین مجروش  
و بخورد نیک باشد دیگر صلی یک برص را که سبید باشد و بپخته این  
بستند روی سوخته و شیطرح هندی و زرنج زرد و قلیه و آهل انار سبت  
این همه بگویند و ترکرداند ببول کوزه کان با سرکه کهن و بوقت بپزد  
چهار روز و صلی کند نیک باشد دیگر صلی برص را بکیرد حج  
هندی و زرنج زرد و آهل آب باریست از هر یکی دو دم این همه بگویند  
و بپایزد بسرکه یا آب و ناس یا زردی بنید و صلی کند نیک باشد  
دیگر باید از خدازند این علت مجزهای گرم بگرداند چون مجروش  
کوی و صرقل و برهین کند از چیزهای سرد و ترش و شور و از ماست  
و شیر و غذا این همه و کباب باشد و فلیها بغفل و در اجین و زرنج  
که بخورد و بنید تلخ سندخ نیک باشد دیگر صلی که برص را بخورد و سیاه  
با ب  
چنین گویند محمد بن زکریا که این علت بهق سیاه از احتراق سودا باشد  
با خون آمیخته و خون را احتراق کند و علاج این علت را مصحح  
باید داد از بکیرد هبه زرد مقشرد و میزد الله به  
لنت از هر یکی بیت دم سفاح دو دم نرید سبدر دو دم برجه



می شاند چهار رطل آب تا بدو رطل آید و برو افکند و افشون بخورد  
و جوشی بدهد و صافی کرد و اند و برو نهند غاریون یکدم کوفته و خورن  
نیل باشد علت های سودا را و فضول های که مختل کشته باشد و سبب  
دیگر طلی نیک بهن سیاه را ... است آنست که تخم ترب ده دم گذشت  
یکدم قسط دو دم این همه بگو بد و بیامیزد بسرکه و صلی که بکشد  
دیگر طلی نیک بهن سبزه را ... است آنست که شیخ هندی خرق  
سبزه و کدو و تخم ترب از هر یکی سه دم این همه بگو بد  
و بیامیزد بسرکه و صلی که بکشد و بیامیزد دیگر که در آن  
اند که با به بعد از آن درو که نیک نند دیگر صلی نیک بهن سبزه را  
... است آنست که در آن و شیخ و سر و کا و سوخته و تخم قنار که در  
دشتی از هر یکی دو دم این همه بگو بد و بیامیزد بسرکه و صلی که  
با آفتاب نیک باشد دیگر صلی یک و هجرت نفق سبزه را ...  
... است آنست که در آن و شیخ هندی بکدم و نیم خرق سبزه دو دم  
خرق سیاه یکدم قسط بخورم تخم ترب ده دم این همه بگو بد و  
و بیامیزد بسرکه و صلی که نیک باشد دیگر نخورد این قیحه که سر  
گذشت بهن سبزه را ... است آنست که هله سیاه هفتاد دم خرق  
سبزه و خنجان از هر یکی چهار دم این همه بگو بد و بیامیزد با

انجیر منزه ... شربت بخورد چهار مثقال ... شربت شکر  
نیک باشد که شب و روز می خورد و جمل روز بیوسته دیگر باید که خذ  
این علت قی کند ساسی دوراه نیک باشد دیگر بعد قی کردن بکار دار  
کشتن کین با مصطکی رومی یا کدو نیک باشد و اگر عنان باشد که بهن  
سیاه باشد رک با سلیق بزند و تخم که نه مطبوخ افشون و کدو به  
بکار دارد و نیم خوردن نیک باشد از ...  
باب ...

جنس ... که این چهار رطل آب که این علت جندام از عله خون  
باشد و از رطوبتها اندرین و علاج این علت را رک باید درن و شکم نه  
میلخ و امیج مقشر از هر یکی ده دم غناب و الو از هر یکی ...  
موی خابوری دانه کند و دم بسباج هفت دم سنابل و شاهنج  
از هر یکی بخورم این چهار جوشا ندر سه رطل آب نایل رطل و نیم باز آید  
و صافی کده و برو نهند افشون افروبی سه دم غاریون و بزند و سقویا  
از هر یکی دو دانگ این چهار بگو بد و بخورن تا شلم نرم کد نیک شد دیگر  
انداوش کد تن را برو نهند اند که با به و روغ کدو و روغ سنبل  
الحی کد برتن اند که به کرم و طعام این گوشت بره خورد و گوشت  
بما

بزرگ آب پنیر تازه خورده باشد که سببید و اندر تن طبع از آرد خود آرد  
 باقی و بوره اندر که به کرم مالذ بکار دارد و چیزهای لطیف  
 خورد تا خون را صافی کند دیگر شیر چهار بابی خورد و حشو خورد و دیگر  
 و دروغ را زام و دروغ را زام و بید زسک و سببید خورد و کجیل دیگر خورد  
 این خبث الجذام است . بستاند افتیمون اقوی ده درم  
 تخم الخطل بحد درم خد بق سیاه سه درم و دودانک قطره و اباج  
 فلفل و غار بنون و ملح هندی از هر یکی بحد درم بفساج ده درم بن  
 چهار بکی بد و بیامیزد باب و جب کند و در و خورد و شربتی چهار درم  
 و اگر چنان باشد که علت قوی باشد بروا کند و سقمونیا دودانک سلق  
 دیگر باید که خد از اندر بن علت بکار دارد و تریاک بزرگ فاروق و سلق  
 و اباج و غار با دیگر خورد این قسوه که زنی بچوبت که است  
 هفتاد روز است . بستاند هیلدا کا بلی جمل بشمار بگوید بگوید  
 افتیمون اقوی بخ مشقال بگوید و بیامیزد بکشتن یا موز دانه بزرگ  
 کند یا فایند و خورد از و شربتی هفت درم بامداد و شبانکه  
 دیگر باندگی خد از اندر بن علت بکار دارد و جب هیلانی و جب شیر  
 و اباج کثیر است . بستاند صبر اسقوصی بیست درم زنجبیل و غار  
 از هر یکی دو درم و نیم تربند ده درم عاقر قرحا و فلفل و دار فلفل از

بستاند

کجیل درم شصت هندی و وج از هر یکی دو درم فایند چهار درم این  
 همه بگوید و بیامیزد باب کفس یا کندنا و جب کندنا و خورد از و  
 شربتی سه درم و نیم باب کرم نیک باشد دیگر قسوه افتیمون  
 بک باشد که سود کند علت های جذام و سودا را . بستاند  
 هیلدا کا بلی بزرگ صند بنم و بگوید و بگوید افتیمون اقوی دانه  
 مشقال اسطوخودوس و مشقال این چهار بگوید و بیامیزد بکشتن یا  
 موز دانه کند یا فایند و خورد از و شربتی هفت درم بامداد  
 و شبانکه بیل باشد دیگر خورد این در و مجرب علت جذام را  
 بستاند تخم تربیم قفس بهاشنی و گویند در دست و رو  
 نهند شکر و خورد بیست درم بامداد که این دار و مجرب دیگر است  
 افتیمون که سود کند علت های جذام و دار الثعلب و دار الفیل  
 بستاند افتیمون اقوی چهار درم بفساج سه درم تخم  
 خطل و سقمونیا و ملح هندی و عصانه اخننین از هر یکی درم  
 صبر اسقوصی دو دانه درم عنبر و قسوه درم تربند سببید و  
 درم این همه بگوید و بیامیزد باب کونب و جب کندنا و خورد  
 از و شربتی چهار درم باب کرم نیک باشد دیگر یا باندگی خد از و  
 این علت بستاند افغی جوان و سر و دم او بیکد و شکم او پاک کند

انند

و شود بر سبک و دردی یکی انگه و بخوشاید تا هریه کرد بابت بت و نیت  
 و خورد این را خاصیت عظیم است اندر تن علت جذام و رخنه های لطیف  
 خرد و یا راجع تو خاکی یا بکه دارد که سود کند تن را و مضوی های مختلف  
 که غلیظه کشته باشد و رنج خون سرش و عفونت سوخته را سود کند و سکه  
 و فایح و لثوم و شش و صرع و جذام و آفتاب و برص و بثور و درد  
 شقیقه و درد سر و ورم و تغییر عقل و نفس و زرد کلی و شانه و تپش  
 و درد معاصر و عرق الساء و آفتاب و حشرهای کهن را که ردی  
 کشته باشد و جض را بکشد بساند شحم الحظا بخدم  
 یا زکوی بخنه و غار بنون و خربق بیا و سفونیا و و شق و سبک  
 از هر یکی دو درم و نیم افشون افریجی کا دیوس و قمل از زرق و صبر  
 سقوطی از هر یک سه درم کجا به ترکی و سانج هندی و صوفای بنون  
 و افراسیون و جمل و سلجقه و زرنب و بلخه و ملغز سیاه و سبزه و دار  
 فصل و زعفران و داجین و جاشیر و ساج و سکیخ و جندیقه  
 و شتر و تخم کرفس و زرنند و دار غصان و افشین و صیون و بنون  
 صیاب و صمان و زنجبیل از هر یکی دو درم حصانای روی و اینها و خورد  
 از هر یک یک درم و نیم این همه بگویند و بیامیزند و بنیذ مثلثه و بجز که نالکیر  
 و بعد شش ماه شاید خوردن از وی سببی چهار درم نیک باشد و حشر

و اگر بدین نیک نشود یا خایه چوب بیرون کند مافع شود از شالک

باب

درت از شدت درد و ...

چنین گویند محمد بن زکریا که این علت را قهر و خوانند و این علت  
 بیوسنه عصب باشد و از سردی و خشکی باشد و علاج این علت  
 که مابه یک درم دارد و اندام تر که بر و غشهای لطیف و نرمی که از  
 و آب گوشت بر خوردن و چیزهای تر شود و پرهیز کردن از  
 خوردن روغن و از ام شیرین باشد زنان و بنیذ مزاج خوردن شب  
 و روز نان فربه کرد و بگو طلی کند بر جای علت غریب نبی  
 یا بزرگ خورد یا بزرگ کبر بنزدیک باشد و اگر جان بود که این علت  
 قوی کشته باشد این طلی بکشد بساند روی سوخته و  
 و شصت صبح هندی و زرنج زرد و قلیه و آه و آب نارسیند از هر یک  
 دو درم این همه بگویند و بیامیزد ببول کوفه کان یا بزرگ که در طلی  
 کند بر جای علت دیگر طلی نیک بساند تخم جرجیره و درم زرنج  
 کا و اشقر بخورم سرکین خسوس هفت درم زرنج که فی چهار درم  
 رک بر رطوبت ده درم این همه بگویند و بیامیزد ببول کوفه کان یا  
 ببول سبک سیاه و طلی کند بر قوی یعنی بر نا اول نیک باشد از شالک





زهر یکی بکدم و صبرم کن نه روک رود از نعل شد دیکم مرم زجا  
 مجرب که سوز کند جگر حتما را و قرصه را و گوشت بوسیدن  
 بخورد ... بشاند زجا دره درم و شوق هفت درم زجا در  
 بلو بند و شوق تر کند نه با نکلین و نیزند و زجا بره و افکند و بیامید  
 دو غزایت و اندر افکند و جندمان برند که نرم کند و سرکه و روغن  
 به افکند جندمانک مرم کند نه نکل شد دیکم مرم سرخ مجرب  
 بشاند مرد اسنک و اسفنداج و صبر مقصودی از هر یکی شش درم  
 سرخ حنا درم خون سیاوشان بخورم این جمل بکند و بیاید بروغن  
 کل بادسی و سرکه مرم در اندله این گوشت و بیاندیکل دیکم مرم زرد  
 مجرب و نعل باشد جگر حتما و بشرد ... بشاند مرد اسنک  
 اسفنداج و صبر مقصودی و سوز زرد و جوبه از هر یک خورم  
 ببرد و بره و افکند زیت و سرکه بزند تا مرم کند نه نعل باشد دیکم دره  
 و مجرب ناسورا ... بشاند هل آب نارسیدن و ذرا ریخت  
 زرد سرخ و نشادر از هر یکی درم این جمل بکند و بره و ناسور را کند  
 نیاید شد دیکم درون مجرب ناسورا ... بشاند خون سیاوشان  
 و شحم خنجر و ملاذر سیا و بونست کحل صبر و ماز و بونست کحل که ترند  
 و سبند و شبرم و استخوان معی از هر یکی ... بشاند ...

مرد و خصل به روغن زیتون و مرم کین نه و بر نه نکل شد دیکم دره و بونست  
 ناسورا از موزه است ... بشاند غنر زروت و گوگرد زرد از هر یکی  
 بخورم این جمل بکند و بیامید نه با نکلین و بونست نکل شد دیکم دره  
 مجرب ناسورا ... بشاند زجا دره درم غنر زروت و زنجفر از هر  
 یکی سه درم نذر یکدرم این جمل بکند و بونست و بونست نکل شد دیکم دره  
 نکل شد و بونست سخت تا دار و بیرون نیاید واکر ریش تازه باشد و بر افکند  
 تا بونست سرخ شود و بر این مرم کند مسجند نکل شد دیکم دره  
 له آفاس را که در حرارت و گرمی باشد ... بشاند صبر مقصودی  
 و مسجند و غصاره و امیشا و حنظل و زعفران و انیسون و آقا قیاد و کل این  
 از هر یکی یکدرم این جمل بکند و بیامید نه با نکلین و بونست نکل شد  
 بر جای نکل شد دیکم دره و بونست نکل شد دیکم دره و بونست نکل شد  
 گوشت بود و بخورد ... بشاند زاج کفش کران و شبنم  
 ماز و بونست انار از هر یکی بخورم روی سوخته و دره و نیم مرم و نیم  
 سیاوشان از هر یکی یکدرم و نیم سعل سوخته و کد غنر سوخته از هر  
 یکی بخورم این جمل بکند و بونست نکل شد دیکم دره و بونست نکل شد  
 ضربت را که سبند باشد از که رد یا شمشیر و خون عظیم ... بشاند  
 غنر زروت دو ... سیاوشان حنا و بونست نکل شد دیکم دره

بن همد بگویند و بر علت آنکه تا خوردن بنده نیک باشد دیگر داروی  
 که دملها را برساند و بخند آن ندرست بدخیم در دم بود  
 از منی و نسل از هر یک دو درم سرکین کهنه دو درم زهره بنویسد  
 و ریخت بپاشد و برهنند بر دسل نیک باشد دیگر داروی نیک که دنیا  
 را سوراخ کند بشاند انجیر خشک و جوشانند بآب بگویند  
 و بر و افکند بود از منی و زیت اما خصل بر روغن کل و بنده تا سوز  
 کند دیگر داروی خوک را خنجر کنه  
 کرد انداختن بر و افکند اگر کتب سوخته و پاشند و بنده بکشد و الله اعلم  
 باب  
 جنین که بد محمد بن زکریا زهر کدم سردیون علامت خنجر آن بود که  
 در ساعت بگذرد بدرد آید علامت آن است ندره و در کوفته باشد  
 و ترکش نه نشاند و برهنند بر جای علت دیگر یلثقا رک خصل احتالکین  
 و کومته آب بخورند دیگر بخورند و جلیت باده درم بنید یا شفا جی  
 رومی بخورند بآب و بر رخ بنده و آبش گرم کند و آب گرم برین و بخور  
 زیتون و جند مکر و فوفیون در روغن و یا لک جند بار بنیر و دیگر  
 تریاک اربعه که سرد داشت ختم آن م و زهره کن ندره آن اوجین  
 گویند بر شنه آن که بجای تریاک بزرگ بایستد

سنانا جیصیا مای رومی و زراوند در از وجب الف و مندر از هر یک  
 درم این چهار کلو بن و پاشند مانگین و جیون که از شرعی از وی بکشد  
 بود باده درم بنید حسن نیک باشد تریاک نیک استن لردم  
 ایستادن صبر و افسنس و زراوند در از و جیصیا از هر یک درم  
 این چهار کلو بن و جیون کند با نلبین و از و جند بنده خورند  
 تریاک نیک ختم کرم را سوز کند زهرهای آن ندره آن را بستاند جیصیا  
 رومی و زراوند درم بنیر و جیون الف و جند بکسر و قسط و سداب  
 دشتی خشک و فودنج خشک و عافرق حار و خیل و فلفل و شرف  
 و جلیت زهر کی بگذرد این چهار کلو بن و جیون کند مانگین و جیون  
 زوشدنی سه درم با بنید نیک باشد و زین تریاک و دارو ها  
 جی بی نیاید بنید کمن خورند با سیر و اگر این سیر تریاک بخورند  
 و اورنی کیم آمد بر او را رک بپاشد زدن و آب جوی بپاشد خوردن  
 و صاعقه های خشک بلغمی و سخت کاری نکند که از وی سیر ری خورند  
 و جای که هست که از دم بسیار باشد کوفتن یا بخورند تا شفا شود  
 باب

جنین که بد محمد بن زکریا یا له الجنان باشد که مار بکشد آجابه





فکند و نرم کرد اندود و روها بر او افکند و همچون کف با نلبین کف برداشته  
و بخورد ازوش شری چند بقی اگر سرک باشد و اگر لوبک یک بخورد  
باب

نیشکر و روغن بادش

جنین که بد محمد رسیده که چو اسک دیوانه نرزد آن جای که را میگذشت  
اگر باید بایزد و بیشتر باید اذن در میان او ناخن بسیاری باید  
و آن جای که را حجامت بگذرد تا خون بسیار بیاید و این جای که  
را بنهند این مردم بسیار جگر و جگر و بیازین  
همه گویند و مردم که اندک و روزی که عسل و بنزد  
که پیش گفته بود دیگر بتاند بلا در زلفت و در میزد و اگر بداند  
کفی از کفست است باشد و اگر سه روز اندر گذرد زهر همه تن بر آید  
و محبت بد باشد و لیکن دست از نیاید داشتن و آن جیه ها را یاد  
آنجا بر نهد و زود بد که متن و کلاه کردن بیش از آب بپزند و خورد  
بر هفته یاد و هفته یا جهل روزی حیرت کنند که بر شش  
بترسد و این علت آنرا بگوید که معشش نرود و یکی از سخت شکم  
نیاید زدن بختها و دارو و حجامت که یاد کردیم اندر علاج مایه  
و تدبیر مجتهدان باید کردن و صومع مجتهدان باید خورد که یاد کردیم

و بنیز و حل خورد و مردم خواب شادی و نشاط آهن و باید  
د روی جالبین صر جگر بتاند حجامت  
و در یکی باید نهادن و اندر توری فرو نهادن و دست باز داشت  
تا سوزد بک چنانک تواند سوزن و دیگر بتاند جزوی جنطیانا  
و بخ جز و کدر و جزوی ازین صر جگر و صومع و مایه بیکای بسیار  
و با مداد ازود و درم بسیار را بدهد و سبک که محبت بکلیوس  
جنین که بزرگ هر که ازین دارو خورد هرگز از آب سیرمزد و اگر  
کس را اسک دیوانه بگذرد و از آب ترسد خانه در باید شدن سرد  
و حیلست بد کردن بدان که قلی یکی دراز و در دهان آن بهار زنی  
و آب در روزی اندران انویه صانک او بنزد و روغن بر سرش درونی  
و همه تن حقه کند او را با آب جو و روغن با ذام و لعاب بزرگ و بزرگ  
برهن ناستکی نکند و جالبین صر گویند که هرگز اسک دیوانه نرزد  
پاره نان بدان خون بسیار باید که از آنجا می آید و یکی افکند آن اسک  
آن نان بخورد بدان که او را که بید دیوانه بود است دیگر دیگر کون  
و یکی بزرگ و آنرا بیک شب بر آب ملاذ بر مدعی افکند اگر بنه خورد  
بدان که آن اسک دیوانه است و اگر صرخ سخت که سینه بوند و بخورد  
در ساعت میرد  
والسلام





علامت این زهر آن برز که روی بپاشد و کهنه باشد و کهنه را در  
چین و از همه تن خوی بدود بسیار علاج این زهر را می باید کرد  
باب سیس و س اورا می باید دزدن می کشند و روغن که چند بار دیگر  
بدهند او را نیم درم زراوند نیم درم نمک اندرانی بگویند و باب کرم  
بپایند از آن تا بخورن دین تر یک صین بخورن چنانکه باز که نیم بکشد  
باب

علامت این زهر آن بود که زهر ببرد آید و بولش خون باشد و قیص  
او سوز و درد کند و بول بداند و قیص بپاشد و مثانه و کله بر  
کند دهان و طویله و بندان و کله شش از وی بیرون می آید علاج  
این زهر می باید که در آب کرم و روغن شیر و انجیر بکشد چند بار دیگر  
بدهند او را لعاب بز و قویا کلاب یا آب ریس و عمام این بسیار  
چند بر یک بخورن و حقه کند باب جو و روغن کلاری و صمغ و سبک  
خا به و بس قضیش را با فلفل و روغن کلاری بپاشد و آب میخ و زهر  
بار و غر و دام بخورن و در آب نشیند و انجیر بکشد خورن و بنفشه و شراب  
بنفشه بکارد از آن و سیر دایم بخورن و اگر باشد زهرها را که از این  
و دیگر بود و کل بزدار با سلیق و در آب نشیند یکبار شد و الله اعلم  
باب

محل

چنین گویند که در این زهر که دو درم فون مرد را بکشد و سوزش  
ن بود که کله از بزند و بوز که در همه تن خارش افتد و از دهانش  
مک فون آید و زبانش فرو آید و با دکل بپاشد و زهرهای او  
دیگر بپاشد و بونش کشد و خوی سرد بپاشد این زهر را می باید که در  
باب شبت و الکین و ملح هندک و حقه کند که تیز چنانکه یاد کنیم  
و بید که خورن فون که در روغن فلفل باشد و از جینی چند بار بخورن  
و جوشن عصاره انگیزاند بللش و چند مکسر و صلیت و فلفل  
سیاه و صیبه های کم خورن و سر آبی فودان و نجیب و این زهر را  
خورن که وصف کنم فدی با چند کوزی سه بار بپاشد  
چند مکسر و صلیت و فلفل سیاه و آبسل از هر یکی به درم این چهار  
بگویند و با میزن با نلین و جوجان کند و بخورن و دیگر که از این خورن و سیر  
و کوز و صمغ و روغن زیت و بنفشه و صمغ خورن که در روغن نشیند  
و از جینی و روغن مالک و روغن صمغ و روغن سوسن که کرم کلت بوزن  
چند مکسر و صمغ را می خورن و اگر خارش نیک نیوز در آب کرم نشیند یکبار شد  
باب

چنین گویند که در این زهر که علامت این علت زهر آن بود که سوز  
کند و کلف از دهان بیرون آید و بشمهاش سوزش که در علاج این

زهر را قی باید کردن بآب الکلین و انجیر خسته و برون ارمی خورند  
و شیر کاه و می بکشد و معالاج کند که در باب امیون یاد کردیم پیش  
باب

جنین گوید محمد بن زکریا که علامت بن زکریا که سر کورند  
و بوی کشیز آید از نشی علاج این زهر و انجیر قی باید کردن  
و باید خوردن زرد خایه نیم برشت چند لعل و مایه قند درو  
نشانند بوی و آب سرخ بخت نموده خورد و بنیدد غش که خورد له اند  
کردن باشند اندکی در جیب و اندکی لعل تا بسلامت آید  
باب

جنین گوید محمد بن زکریا که علامت زهر این بود که سر و گوش  
کند و دم بسیار دشوار تواند در رفت باید که در سه علاج این  
زهر را قی باید کردن بآب الکلین و انجیر خسته و برون ارمی  
و ملح هندوی درو کنند باشد و صومرن پاره که دهندش زرد خایه  
نیم رشته خورد که لعل و صلیبت و نمک اندرو آید بوی و بنیدد قوی  
باید که خوردن تا زود هستی شوی نیکی شد  
باب

جنین گوید محمد بن زکریا که این زهر سخت است که بوی و شکم براند

و اندرون

و اندرون زهر را قی باید کردن بآب الکلین و انجیر خسته و برون ارمی خورند  
و شیر کاه و می بکشد و معالاج کند که در باب امیون یاد کردیم پیش  
باب

جنین گوید محمد بن زکریا که علامت زهر سردست و بود که بکشد  
که سردست و کران و از خوردن میل و بد و هید که بر آید  
آید آن باید خوردن که آن صابکای معروض آید و باشد و کمی  
کند باشد و بدان بزرگ بود و ز خوردن بادی خیزد و قوی و بد  
و از هوش و بوی و بوی سرد و بوی و بوی که بکشد علاج این زهر را  
باید خوردن و بوی و بوی و بوی و ملح هندوی با سکه بکین و حارث  
زیر خوردن و بنیدد کن خوردن بکشد از آن مشال الله تعالی  
باب

جنین گوید محمد بن زکریا که علامت این زهر آن بود که شکم بندد  
و زبان کران کند و وجه تن آس کین علاج این زهر را قی باید  
کردن با انجیر خسته و آب شبت و بود و قی و بوی بسیار و شکم بکشد  
بجلاب و سقویا و خوردن این دارو تا بوی بکشد

ست نه تخم لوس و تخم جنزر و انیسون و منق و تخم جسر صید از هر یک یک درخت  
 بر حمار بکوبند و بکوبند با دو مثقال یا اندک از روغن تخم کدو منق بول را بکنایند  
 یا  
 جبین کوید محمد بن زکریا که علامت این زهر آس بود که منق این باشد  
 و سرفه بود و تن سست باشد سلاج این هر را بکوبند و بخیخند باب  
 الکبیر سکه شد بکی بنامد سقویا بکوانک نیم و بآب الیخ بکوبند  
 بر اند و بعد از آن بخورند عصا از انیسون آب الکبیر صید بار و آن بکوبند  
 بکوبند آن را و کد ندر علاج استند یا داندیم که بول را بکشیاید و در  
 باب

جبین کوید محمد بن زکریا که این داروها خفت غشیم لیم بود و در کف  
 بش کد و قرحه بید بود زدی سلاج این زهره نشک خورند  
 آب کرم یا جلاب چند بار تا آنرا پاک فرستاید و بر خورند و جواب  
 جو که منفعت کد قرحه را که اندر روز دکانی باشد و لیس بکشد آن سکه  
 باب

جبین کوید محمد بن زکریا که این تب غشیم که دید آید نه کرم  
 یا

و ده سرد و بکنن تن را کرم بکشد و در سر آوزد و تشنگی و بوی که حراتی  
 و کرمی بود خفت خاصه به سبب را کرم بود و اندوه بودش و منق بکند  
 و قی افتد و بوی که شکم نرم بود و صفر را در فرود آید زرد و کرش  
 خفت بر دل باشد و راست و کونک بول او انتی بود و بوی ناخوش  
 بود و این انگس را بستر باشد که صبعش کرم و خشل بود و با بوی سبز  
 بود و با بوی حوامی و یا صغی خورند بود خفت کرم و با بوی حورده  
 بود کرم که این تب ازین علامت باخیزد که مر و صف کرم علاج  
 جوف این تب بود باشد و کرم و صبعش خشل بود و با بوی بزدادن  
 بیت کرم عید از کد که ندر کد بود در آب شبی و روزی سه بار  
 و صامی کد و بر و نمد بیت در زنجبین و با داذ نک و کد و واکر  
 صبعش خفت خشل باشد دانی و نیم سقویا بخورند با جلاب آن  
 که تب کم باشد و با زنیاید بوسه واکر بار آید صعیف بود بر آن  
 و بید به به کد که با کد نیم واکر بوی رضیف بود و بوی  
 او خفت بود کد این شراب الو بستاند هشی  
 خصره ی هندی و بیت الویشما خشل و کد و با اصل  
 و بدست نالند و صامی کد و بر واکد کد در کرم شکل و جوف خواهد  
 خفت بخورند بکشد و با داذ آن خورند آب جوسر قی تمام و جوف  
 شیند

ص



که با ذی برنزد خون تا حدی که در موضع بر میخیزد و ترها و عرقها را  
 سرد و صیف و باید که خزان و این عین برهیزد که در کشتن هم و شوی  
 و خوردن تخم حبیب و تخم زرد قش و تخم آب کدو در وقتش و آب جلاب  
 سکنجبین شکری که در نیک باشد و اگر چنان بود که خزان و این عین شکری  
 بر م باید که در نیک باشد از آن آب انار ترش با لعاب بز و صفا و تخم زرد  
 شبانه و بامداد و کوی تر باید که در نیک باشد و در وقتش و اگر سینه  
 بیش از آن وقت خوبت تب بود به ساعت صبر و دو ساعت شاید چیزی  
 خورستن شرف باید که حبیره های خورده که کم باشد و جای نشیند سرد  
 و که صدارتی و گرمی صمیم باشد با این علت خورده آب جو کوچک باشد  
 دیگر خورد آب خربزه هندو و آب کدو و آب خیار و لعاب بز و صفا و آب  
 انار و جلاب و آب جو بسیار بنام خوردن و اگر چنان باشد که در صدارت  
 حصار از آن و گرمی باشد و در دو موضع می کند از گرمی معده باید که از آن  
 برهن بر م شک سبده در م این همه بگوید و بر و کله که خورده  
 تا آن فی نشاید و صدارت و گرمی معده شکل ساکن بکشد نیک باشد و یک  
 بشاید خضرهای هندی و ترنجبین و ضیا بنشیند و هر یک بخورم در آب گرم  
 کدو و بدست مالند و بدهد تا خوردن با شکم او براند و آن حرارت کمی  
 آورد و اگر روز دراز شد شمرتی زان برهن و شل و کوی خوردن

عظم

نام باشد و هر روزی بامداد باید از آن قهوه بنوشد و هر روز  
 ساعت پس آن سکنجبین باید خوردن و تدبیر معده باید که در نیک  
 که یاد کردیم و برهن کدو از آن آب و از کدو و از حبیره های بد و لعاب  
 باب

در مینوی که دایره بود و در مینوی که شش و سوزن بود

حسین کوی بدست بر نیک که این تب هم از آن کدو بود که ترا و صفا که هم  
 و لیکن این قوی تر باشد و صدارت و گرمی از آن جدا بود و هیچ گونه  
 تب از سرد مانده و خوی نیاید پس این تب را تدبیر معده باید  
 کدو که یاد کردیم در علاج باب تب غلب که روزی و روزی نه و باید  
 که این قوی تر باشد پس این تب را باید از آن هر شبی خوردن  
 و ترنجبین و صدارت بر از هر یک بخورم در آب گرم بدست مالند و هر روز  
 دو بار بخورد تا شکم فید و زنده شود و خوردن کدو بامداد بکشد  
 سنا ند و شمرتی با آن کدو ده درم تخم که هوفت دم صبا شنبه درم تخم  
 برهن شش درم تخم کاسنی دو درم تخم ضیا و تخم لوزی شیرین از هر  
 یک بخورم رب انوس و ترنجبین از هر یک ده درم کدو و دانک از هر  
 یک بخورم و بیامیزد بلعاب بز و صفا و قهوه کدو و کدو که سوز  
 کدو صدارت و گرمی صبر و دل را و نیک بود و در آن که سوزن باشد و حار

آب سرد و نموده شود و آب کوزه و آب حنظل و آب زرد  
 همدن و صوم این سه زمان بود باشد که مالیده و شسته و اگر صوم  
 بیشتر باشد که خوردن آب و خوردن با برزخون دیگر خوردن لغو است  
 باشد و الوی بسیار خوردن نقل و بدهان در دانه عیش و دیب و صابون  
 بود که طلی که و رعد دایم دیگر آب انار خوردن با جلا و اگر بجا  
 آماهی بنوع در شکم و از صحنی معده باشد باید خوردن آب سرد  
 کله برف و در آن وقت که گرمی بدید آید تا آنکه که از سردی بگذرد  
 بر و افند و آتش آن تب را بدان بتواند شکستن بر خوی بر آرد و در  
 خوسته باشد و اگر شکم گرم باشد باید دانه آب بستن با قوس  
 حبای شیر تا شکم بندد  
 اگر همدن بخورد صوم صوم دوم غصه از اندر بار بر غصه از سحاف  
 از صوم یکی به گرم تخم حوض قشقرقه در جلد و کل ارمی و قشقرقه  
 ز صوم یک گرم و نیم کشت بر خشک برورده اندر سرکه و بریان کرده  
 دوم این همه ببلوید و بخوردن از روشنی دوم یا به افشردن با آب  
 ناز به مداد و شبانه که بیل باشد دیگر خوردن جلا آب سکه لیس شکر  
 و خوردن آب ناز و آب سبب و آب بهی ترش دیگر چیزهای خوب چنانکه  
 یاد کردیم در علاج آب ستم فتن و اگر خوب بکند و در دمره

آب آن چنان باید که آن که یاد کردیم درین باب  
 آب سرد و نموده شود و آب کوزه و آب حنظل و آب زرد  
 همدن و صوم این سه زمان بود باشد که مالیده و شسته و اگر صوم  
 بیشتر باشد که خوردن آب و خوردن با برزخون دیگر خوردن لغو است  
 باشد و الوی بسیار خوردن نقل و بدهان در دانه عیش و دیب و صابون  
 بود که طلی که و رعد دایم دیگر آب انار خوردن با جلا و اگر بجا  
 آماهی بنوع در شکم و از صحنی معده باشد باید خوردن آب سرد  
 کله برف و در آن وقت که گرمی بدید آید تا آنکه که از سردی بگذرد  
 بر و افند و آتش آن تب را بدان بتواند شکستن بر خوی بر آرد و در  
 خوسته باشد و اگر شکم گرم باشد باید دانه آب بستن با قوس  
 حبای شیر تا شکم بندد  
 اگر همدن بخورد صوم صوم دوم غصه از اندر بار بر غصه از سحاف  
 از صوم یکی به گرم تخم حوض قشقرقه در جلد و کل ارمی و قشقرقه  
 ز صوم یک گرم و نیم کشت بر خشک برورده اندر سرکه و بریان کرده  
 دوم این همه ببلوید و بخوردن از روشنی دوم یا به افشردن با آب  
 ناز به مداد و شبانه که بیل باشد دیگر خوردن جلا آب سکه لیس شکر  
 و خوردن آب ناز و آب سبب و آب بهی ترش دیگر چیزهای خوب چنانکه  
 یاد کردیم در علاج آب ستم فتن و اگر خوب بکند و در دمره

[illegible]

مجلس تیسواں

چنین گویند که من ز کوهی که اینست بخت بل زانده است  
 و بای دیو رود از بس دردی و دردی سرش خوار بماند و چون  
 بر سر دیو دیگر مار که م بماند بچنین خنده نار باشد تا درمی ماند  
 و سر کوهی همه تن بپا که رجوان به سر شود قوی باشد و چون  
 در رگهی ارم بود چنانکه تندی دیگر بود و تشنگی سوز و بید نفس سوز  
 زنده دید و آرزو و خطی مانند سبزه بلغمی خالص و صافی بود و  
 مایه دصدا و سبزه صیزی آرزو نکند و این بیماری کوزه در ایشان  
 اعدا و روان و حصیان و کسهای رند تن ایشان تربا شد و کسهای

و با شکرش بسیار رفته خاصه در شهرهای مهابن سرد و زردانه  
مول بیمر رسیده بود و مثل با سرچ بود و تا بیک سال این را می  
دیگر باز شود و این علتیست که بود وقت کار تمام باشد و حوک بر آید  
چند اند که تر شود و از بنشود آن وقت که نوبت دیگر آید این بخند  
باشد و حوک این با این علامت بدینند بدان که تب لطیف است باید  
دادن در نوبت نخستین است لکن آب گرم و ککیر المهر آید و باید  
که غمی که حوک چنانکه غرق بد و زرد و حوک هر شیو این دار و نوبت  
است از ترند سبید بخوف خرد سوده در دم

در بحال حی اره بکن یکدم شکر صبر ز خنده ندم در اوده و گفت  
خورد زویک منقل تا ان وقت که شکم برآمد بجلی جز نایا بود  
خورد محرم گفتکین شکر و شکلبی البیخی خورده خنده و بایک  
وقت نوبت تب باشد طعام خورده باشد و صوم این بیمار برنج  
و شکر و سرکه و حوامه نافع اندر و گفت باشد و رهبر کند از تره  
و خیار و وردی و ارضیه های سرد و صوم این بیمار چیزی نایک  
بذود در زند که گفت باشد سرکه و آب که در خور و خورده کند  
بسکلبس و هم چنین نکند از تره تا هفته و چون تب نوبت و  
کند مین تدبیر باید کند که وصف کنیم و اگر جناب بودیم بداند





ما یل بود بیا بد اذن داروی که شکم براند چنانکه خصله های سودا  
بیاورد که یا در کیم باب علاج مایه های و روز نوبت تب بیاورد  
سککین یا آب گرم بباری و قی کند و چون قی دشوار افتد جعفر در  
وضه و ولین کون جیره با بد خورن تا قی افتد دیگر جیره او  
این علت نبذ خورف کم کرم و مخورن سککین که در کرم بود قرب  
و قی کند و هم این تدبیر کند و طعام این بیمار کوشت صبرج باشد  
و گوشت بره اما بن با عدال و بیش از آن ترها که یاد کرده از آب که  
و زیت و بوغ خوشتن ریزد هر روزی آب گرم و در آب کم نشیند  
و هر روزی بیش از آن که طعام خورف باشد بکوبد در شون چنانکه  
خوی نکند و ریح کم کند و خواب کند و نبذ خورف نبذ تنک آینه با شای  
کند کند و ایم شکم نرم بیاورد و اشتن بیش از آن که نوبت بیدار آید  
و قی کند پس نوبت و چون دیگر روز بود باید که طعام خورف چنانکه  
بر کند اندام را و چون نوبت دوازده باشد و بوقت باز نیاید شکم  
بیاورد اندن بباری چون این تب از چهار نوبت بگذرد بدهد  
بیمار را هر روزی چند بندن همچون فلا فل و یا خدند قی دوا الحلیت  
و این بهتر باشد **صفت آن** بستاند حلیت و سداب شک و منیر  
و فلفل از هر یک یک گرم این چهار بکوبد و بیاورد با یکبیر و مخورن چند بند

بوزن

و بران عجبند و بر خوی بیاورد بکوبد و آن روز که نوبت شد مخورن  
نبذ کهن صرف دیگر دوا الحلیت جک کینوس که سون کند تب  
رج **صفت آن** بستاند هلیله زر و مقش و غصان غاف از هر  
یکی دو درم تخم سبندان یک گرم حلیت نیم گرم این چهار بکوبد و حب  
کهانه و مخورف آب گرم بکوبد و اگر تابستان بود و قی بیمار زار  
باشد باید که میج داروی کم مخورف مکمل آب بنیر تازه با سکه و چند  
روزی شکم بیاورد اندن با افتیمون و هلیله سیاه و جیره های باید خور  
چنانکه از وتری خیزد و آن روز که روز نوبت بود بیاورد خورن  
سککین یا آب گرم و قی کند نیک باشد آن مشا الله تعالی  
ما **صفتی یکم**

### اند علاج تب مغلط که میخ روز آید یا بشتن روز

چنین گویند محمد بن زکریا که این تب را تدبیر همان باید کرد که با  
کیم در باب علاج بلغمی و اگر چنان بود که خد او ند این تب نوبه  
بعد تدبیر چنان باید کرد که در باب علاج بلغمی کنیم و این تب  
است که نوبت او بتوان داشتن که آید و این از آما سی آید که  
در برخی اندامها بود خاصه اندر کلی و افاقی بود که مجها رم خواهد کرد  
که از آما سی بود در برخی اندامها غایب این چنان باید کرد که در باب  
اندام

بزن



برید آید و کرم و اگر دوم علامت بوف باید که شکم براند با نج یا ذکرم  
در با بهای تنها و جیره های خورده سر که صف را را و خون صراحت  
و کرمی را کم کند و ساکن گره ها نه تا این تب زایل گردد و صحت یابد  
بام

اندر علاج تب دائم کرم و سرد بجهت داری

چنین که بد محمد بن زکریا که این تبی بود سوزند و زبان سیاه بود  
و دم بسیار زرد و تشنگی بسیار کنند و اندوه و اگر دست فراتر از تن بهاری  
سرد بود این علامت سخت بد بود و چون سوانگشتان از تحت  
سرد بود و این تب از آماهی بود که در شکم باشد و اگر چنان بود که  
تن بسیار شکند و کاهل کند و درک زود زود جهه و حرارت و گرمی  
کند اندرون تن و این گرمی پس قوی بود و با این همه بحالت تب کوفه  
و این را ندیدیم مجنون باید که در آن که وصف کردیم در تب بلغمی و اگر  
برون تب کرم بود و درک زود جهه و دم بسیار زرد و گرمی درون تب  
و گرمی بیرون تن بدیدند آید این نه آن تب سوزند بود و نه آن بیماری  
که قوت ببرد پس ندیدیم چنان باید که در آن که رود سکنکس خون و کلنگیز  
شکری و بکر مابه در شوه هر روزی تا خوی بیاید و در اندکی آب کرم  
ر سرد زنده بسیار دی پس اگر نه شوی شکم بیاید زانند بشارت هلاک و جان

مهر

ندیدیم باید که در آن که یاد کردیم و اگر بر شوی او را باید زدن و در صله  
کل کوچک و در صله طباشیر صاب آن پستاندکل مسخ خود شود  
در دم منبیل طیب و رب السوس از هدی یکدم تخم خیار و تخم گشنه  
از هدی یک لادم این چهار بگویند و در صله کد و تخم با جلاب و تخم قی صله  
طباشیر صفت است پستاند طباشیر در دم کل مسخ به درم تخم خیار  
و تخم کاه و تخم کدو از هدی یک دو درم نشا سنده و کثیرا از هدی یک لادم  
رب السوس و تخمین از هدی یک بخورم این چهار بگویند و بیامیزد بلعاب  
پن رو طونا و تخم هر دو صله سه درم بیکبار شد ان شاء الله تعالی  
باب

اندر علاج تب که اندام و تن پس کرم کند

چنین که بد محمد بن زکریا که خداوند این تب را شکم بیاید زانند بشارت  
جیزها که یاد کردیم در باب تب بلغمی و طعام لطیف باید خوردن و در تن  
کند از آن چیزها که از بلغم خیزد و خواب کم کند و چون تب بکشد و زبان  
شود او را باید زدن و دروی چلیبت چند بند قی بیش از آنکه تب قوی  
شود و جامه از خوشتن بینکند و روغ قسطه بتن اندر مالند و بخورد  
آب کرم چند بار و جامه بر باید پوشیدن کرم و بیاید خوردن بند و فرو قی با نفع است  
باب

اندر تب طشبه آن که از پیش سرد و علاج آن

باید

چنین گویند محمد بن زکریا که چون این تب بود روی را بشکافد و زرد  
 کم شود و اگر چنانچه زرد نباشد و چون نوبت بکشد نوبت سوم از هفت ببرد  
 و بود که عید و ازین علت کسی را نیم بیشتر باشد که طبعش گرم و خشک  
 بود و اگر این جنبه باشد او را بدو آب جو یا آب انار سرد که در و برهلو  
 بخسبند جای که با دانه و در پوشنه جاده که بوی ضدل و ماورد گرفته  
 بود و بسینه بر نهاده ضدل و ماورد هر ساعتی طعام ده تا او را نماند پسند  
 که ترک کند بوی آب انار و آب سرد و کوشش خورن آب حصص  
 خسته یا آب کدو یا آب خیار خورن و میوه های سرد خورن که در کف بود  
 برف و آب سرد خورن بیش نوبت تب و اگر چنان بود که از هفت نشستن  
 بیش از آن که این خورده بود دهنش بیند که در حیزهای یا که هم بدین  
 در باید ریختن چون کعل سوزده و آب جو و آب کدو که در کف بود تا سمد آن  
 از هفت بسوزد کعل سوزده یا بنید تنک یا بنید بهم و چندان آب سرد نباید خورد  
 که بلرز و جای نشیند که هوا سرد و بکرا به نباید رفتن و رنج نباید درن  
 و شکم نباید راندن و خویشتن بشوند آب سرد هر روزی و اگر بیش  
 سخت تر باشد باید دانه قرصه کافور یا ماست تا به شود و الله اعلم

ان شاء الله تعالی





